مسلمانان
و مسئله جهانی شدن

مترجم

زاهد ویسی



شرکت چاپ و نشر بین الملل
وابسته به مؤسسه انتشارات امیر کبیر

Qutb Muhammad

قطب ، محمد
مسلمانان و مسئله جهانی شدن / نوشته محمد قطب . ترجمه زاهد ویسی .-
تهـــران : مؤسسه انتشارات امیرکبیـــــر ، شرکت چـــاپ و نشـــــر بین الملل ، ۱۳۸۱.
۱۱٤ص .
ISBN 964 - 7126 - 66 - 2
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا .
عنوان اصلی : المسلمون و العولمه .
۱. مسـلمانان — تأثیـر جهـانی شدن . ۲. جهانی شدن - جنبه های مذهبی - اسلام .
الـف . ویســی ، زاهـد ۱۳۵۶- مـترجم ب . مؤسســه انتشـارات امیرکــبیر.
شرکت چا پ ونشر بین الملل .ج . عنوان .
۵۰٤۱ م۶ق/JZ۱۳۱۸ ۳۰۶/۲
۱۳۸۱
کتابخانه ملی ایران ۴۵۰۴۶ - ۸۱ م



مسلمانان و مسئله جهانی شدن

مترجم : زاهد ویسی
ناشر : شرکت چاپ ونشر بین الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر
چاپ و صحافی : سپهر
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ : اول - بهار ۱۳۸۲
قیمت : ۵۰۰ ریال
شابک : ۲ - ٦٦ - ۷۱۲٦ - ۹٦٤ ISBN 964 - 7126 - 66 -2

فهرست

به رسم تقدیم و سپاس:

تقدیم به بانوی ارجمند، محبوبه فلسفی که در ایام غربت و تنهایی، سایهٔ مادرانه و مملو از مهر و دلسوزی خود را بر سرم افکند و مرا مانند امین پذیرفت.

زاهد ویسی

سخنی از مترجم

جهانی شدن به مثابهٔ یک واژه، عبارت، اصطلاح، و یا حتی فکر و اندیشه، از جمله مفاهیم و اصولی است که امروزه در کمتر حوزه‌ای از حوزه‌های علمی، سیاسی، اقتصادی، فکری و فلسفی است که مورد بحث و گفتگو و یا چالش و مناقشه نباشد و با آنکه عمر آن ـ به منزلهٔ یک تئوری یا نظریه ـ چندان زیاد نیست و هنوز سالهای آغازین عمر واقعی خود را سپری می‌کند، از چنان وسعت و گسترشی برخوردار شده که بسیاری از تئوریهای قدیمی و با سابقهٔ حوزه‌های علمی و فکری بشری را از رونق انداخته و بیش از همهٔ آنها در عالم فکر و فرهنگ، مورد توجه و نظر واقع شده است و حتی چنان بر حوزه‌های معرفتی سایه انداخته که کمتر اصطلاح، تئوری و یا پدیده‌ای باقی مانده که بدون فهم دقیق ارتباط آن با پدیدهٔ جهانی شدن، قابل فهم و تبیین و یا حداقل طرح باشد.

با آنکه در این اختصار، قصدی بر بیان بنیادهای این مسئله نداریم و صرفاً به عنوان مدخلی برای مطالب کتاب، کلماتی مختصر و اجمالی را بیان می‌کنیم، ناگزیر از ذکر مطالب و مواردی هستیم که به نظر می‌آید آشنایی با آنها و یا یادآوری دوباره آن مطالب، خالی از فایده نیست. اصطلاح جهانی شدن، ترجمه عبارت Globalization انگلیسی است و این عبارت از مصدر to Global برگرفته

شده که باتوجه به فرهنگ لغتهای موجود، بر معانی و مفاهیمی نظیر گرد مثل توپ یا هر چیز کُروی دیگر، کرهٔ زمین و ...، اطلاق می‌شود. فعل این مصدر، هم به صورت متعدی و هم به صورت لازم بیان شده است. از این رو باید به خاطر ترجمهٔ دقیق آن به فراخور حوزهٔ مورد استفاده از معادلهای دقیق استفاده شود.

ادعای اصلی جهانی شدن حذف موانع و مرزهای موجود بر سر راه نقل و انتقال کالا و خدمات و کوتاه کردن فاصله (زمانی و مکانی) میان مبادلات انسانی است. با این همه نمی‌توان در این گیر و دار فکر و فرهنگ را به صورت دست نخورده و بکر تصور کرد. به این معنی که نمی‌توان ادعا کرد که در مسیر جهانی‌شدن صرفاً کالاها یا خدمات منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر منتقل می‌شود و افکار و عقاید آنها در این سیر و سلوک بی‌تغییر می‌ماند.

این است که صرف اینکه فاصلهٔ نقل و انتقال کالاها و خدمات نزدیک و کوتاه می‌شود نمی‌تواند توجیه دقیق و قابل قبولی برای ترویج پدیدهٔ جهانی شدن باشد. زیرا مسئلهٔ ارتباط با دیگران هرگز نمی‌تواند به عنوان یک امر کاملاً حسن و بَری از هر گونه بدی یا نتیجهٔ سوء تصور شود و از این رو نمی‌توان نتایج و پیامدهای ذاتی و احتمالی آن را نادیده گرفت.

از سوی دیگر مسئله جهانی شدن که ظاهراً به عنوان یک تئوری در عالم اقتصاد مطرح شده است، هرگز نمی‌تواند با سیاست و فرهنگ چنان قطع رابطه کرده باشد که هیچ حرف و حدیثی در رابطه با پیوند و یا تأثیر و تأثرات آنها قابل طرح نباشد. بر عکس اقتصاد به عنوان یکی از امور مربوط به انسان، بی‌گمان با سایر مسائل انسانی ارتباط تنگاتنگی دارد. به طوری که هرگونه اثر و تأثیری در آن، بر سایر موارد زندگی انسان مؤثر است.

از این رو یکی از اصول اولیه فهم و تعامل با جهانی شدن، درک صحیح و مدبرانهٔ مسئله اقتصاد و تعیین موضع خود در حوزهٔ این مفهوم و درک کارشناسانه رابطه این مسئله با سایر مسائل انسانی است

برخوردهایی که با جهانی شدن صورت گرفته و هنوز هم ادامه دارد، برخوردهایی اکثراً احساسی و ایدئولوژیک بوده و میان دو طرف افراط و تفریط در دوران و نوسان دائمی و همواره قرار داشته است. این است که امروزه کمتر کتاب یا نوشته‌ای را می‌توان پیدا کرد که بدون درنظر گرفتن دیدگاههای جناحی و یا فرارویهای مهیج و احساسی به تبیین جوانب این مسئله پرداخته باشد و همین امر موجب شده که پدیدهٔ جهانی شدن با وجود شهرت و اعتباری که پیدا کرده هنوز به صورت دقیق و عمیق تعریف نشده است. به طوری که مفهوم بنیادین و اصیل آن برای اکثر حوزه‌های فکری و فرهنگی و یا حتی سیاسی و اقتصادی قابل فهم باشد.

از سوی دیگر عدم احاطهٔ کاملِ طراحان و طرفداران این نظریه بر میزان تأثیر دقیق وگسترهٔ آن نیز به نوبهٔ خود موجب تعدد آرا وکثرت تعابیر و تعاریف موجود شده و همین امر نه تنها حاکی از ابهام و ناگویایی خودِ مسئله است، بلکه موجب غموض و پیچیدگی مضاعف آن نیز شده است. برای ما مسلمانان در خوش‌بینانه‌ترین بررسیها سه راهکار یا رویکرد به مسئلهٔ جهانی‌شدن ارائه و پیشنهاد شده است که به ترتیب عبارتند از: ردّ کامل، قبول بی‌چون و چرا و شرکت در جریان آن. دو مورد اولی اصلاً مقبول و منطقی به نظر نمی‌آیند. زیرا صرف ردّ یا قبول یک مسئله، به معنی درک کامل و همه جانبهٔ آن، و به دست آوردن تسلط و احاطه بر پیامدها و لوازم آن مسئله نیست. همچنین پذیرش بی‌چون و چرا و یا ردّ بی‌دلیل و علت یک امر ـ ولو مخالفت ـ نمی‌تواند در جهان پر ارتباط کنونی ما را از قرار گرفتن در معرض آثار و پیامدهای آن مصون و در امان نگه دارد. علاوه براین حذف عنوان یک مسئله، هرگز به معنی حل و فصل آن نیست. همچنان که بزرگ‌کردنِ حجم یک پدیده به معنی درک کامل و همه جانبهٔ آن نیست.

از سوی دیگر شرکت در جریان یک امر و مشارکت در سیر تحول آن نیز

همواره به معنی اِشراف و آگاهی لازم بر روند آن پدیده نیست. چه بسا بازیگران زبده و هنرمندی که حتی نمی‌دانند در چه صحنه‌ای و به جای چه کسی و در نقش و نگار چه چیزی به تکاپو افتاده‌اند. این است که برخورد با پدیدهٔ پیچیده و مملو از غموض و ابهام جهانی شدن نیازمند «تدبری مدبرانه» است.

با کاوش در بنیادهای این پدیده، فهم جانمایه‌های آن، بررسی همه جانبه پیامدهای ذاتی و احتمالی آن از یک سو، و احیای توانمندیهای ذاتی «خویشتن»، به‌کارگیری نیروهای مفید و مؤثر برای انجام امور لازم و پیش برنده، درک اقتضای زمان و مکان، و از همه مهمتر توجه به نوع رسالتی که بر عهده داریم می‌تواند به ما این جسارت را بدهد که در اقیانوس سروته ناپیدایی که به نام جهانی شدن بر سر زبان افتاده است، باگامهای استوارتری حرکت نماییم. خاصه آنکه مسئله جهانی شدن که اکنون به عنوان یک تئوری مسلط در مناسبات فکری و فرهنگی نیز در آمده، از منابع و مآخذی غیر از فرهنگ و فکر متعارف و شناخته شده سرچشمه می‌گیرد. خاصه آنکه امروزه مدارک و اسنادی در دست است که سرچشمه‌های جهانی شدنِ کنونی را به دوران انقلاب صنعتی باز می‌گرداند و همین تاریخ مشخص و معین به ما نشان می‌دهد که گردانندگان و مدیران مستقیم یا غیرمستقیم این انقلاب و دوره‌های پس از آن چه کسانی بوده، هستند و چگونه فکر می‌کرده‌اند.

این است که هیچ‌گونه برخورد «جزیره‌ای» یاگزینشی، نظیر برخوردهای صرفاً سیاسی یا اقتصادی و یا فرهنگی و ... نمی‌تواند پاسخ آگاهانه و خردمندانه‌ای برای برخورد با پدیدهٔ جهانی شدن باشد. زیرا این پدیده پروژه‌ای است که حتی اگر در پیدایش خود از این مایه‌ها بهره نگرفته باشد، امروزه به صورت مرموز و پر اسراری با همهٔ این حوزه‌ها در ارتباط است.

با این مختصر مشخص شد که بررسی مقولهٔ جهانی شدن در یک مقوله یا کتاب نمی‌گنجد و پرداختن به آن نیازمند تلاشهای جدی‌تر و جدیدتری است

که هر امت یا ملت خردمندی خود را مکلف می‌داند در برابر این مسئولیت سهل‌انگاری و اهمال نکند. زیرا بدترین بلایی که در درازمدت یک فکر و عقیده را به کام مرگ و نابودی می‌کشاند «توهم استغنا» و «ساده کردن مسائل جدی» است و من امیدوارم که دربارهٔ امت اسلامی چنین امری رخ ندهد.



کتاب حاضر که ترجمه‌ای از عنوان «المسلمون و العولَمة» تألیف آقای محمد قطب نویسندهٔ مشهور مسلمان است و به نوبهٔ خود به مثابهٔ تلاشی در راستای مشارکت در تبیین زوایای جهانی شدن به نگارش در آمده است، می‌تواند پاره‌ای از جوانب «قابل عنایت» در پدیدهٔ جهانی شدن را که تاکنون در بسیاری از نوشته‌ها یا به آنها نپرداخته‌اند و یا به صورت ساده و اجمالی از کنار آن گذر کرده‌اند، معرفی نماید.

با آنکه در نگاه اول، این کتاب یک اثر آکادمیک و تخصصی در حوزهٔ جهانی شدن به حساب نمی‌آید، مطالب و مفاهیمی را مورد بحث قرار می‌دهد که در مسئله جهانی‌شدن، نقش اول را ایفا می‌نمایند و در صورت لبیک گفتن خوانندگان و بویژه مسلمانان، به پاره‌ای خواسته‌های ضمنی مؤلف می‌تواند ما را برای طراحی الگویی برای تعامل با جهانی‌شدن آماده کند.

آقای محمد قطب از نویسندگان مشهور و نامدار مسلمان است که در مصر متولد شده است. او برادر کوچک مرحوم «سید قطب» مفسر نامدار قرآن و دعوتگر بسیار مؤثر مصری است که در زمان جمال عبدالناصر به جرم اسلامگرایی اعدام شد.

محمد قطب یک نویسندهٔ اسلامگراست و تمامی تألیفات و آثاری که تاکنون عرضه کرده در راستای تبیین مسائل اسلامی و دینی است. اندیشه‌های او بیشتر

دینی هستند و کمتر به جنبه‌های مذهبی و افکار فرقه‌ای محدود می‌شود. از ایشان آثار زیادی به فارسی ترجمه شده است که از آن جمله می‌توان نبرد سنتها، بیداری اسلام، اسلام و تحولات زندگی، فرد و اجتماع، جاهلیت قرن بیستم، معارف قرآن و ... را نام برد.

ترجمهٔ کتاب حاضر نیز تلاش عاجزانه‌ای بوده که در ادامهٔ تلاشهای قبلی به جامعهٔ اسلامی خود تقدیم شده است که امیدوارم مورد قبول حضرت باری - جل جلاله - واقع شود و در صورت توفیق الهی، کارهای دیگری را نیز در این راستا تقدیم اهل ایمان و اسلام نمایم.

در پایان جای آن است که از همهٔ دوستان و سروران ارجمندی که بنده را در امر ترجمهٔ این کتاب یاری کردند تشکر نمایم، بویژه از جناب سرهنگ محمد ناقوسی و استوار آقارضا چراغی که در زمان خدمت سربازی فضایی را فراهم آوردند تا ضمن پرداختن به امور و مسئولیتهای نظامی خود، فرصت ترجمهٔ این کتاب را داشته باشم سپاسگزارم و از درگاه الهی خواستارم آنها را نیز در زندگی خود موفق و معزز گرداند.

زاهد ویسی

تهران؛ دی ماه ۸۱

مقدمهٔ مؤلف

این روزها مسلمانان از جهانی شدن و تهدیدهای خطیری که آنها را می‌ترساند، شکایت دارند. البته حق دارند که شاکی باشند، چون آنها در صفِ مقدم کسانی هستند که هدفِ این تهدیدات می‌باشند و فرقی نمی‌کند که نام آنها «جهان اسلامی»، یا «جهان سوم»، «کشورهای در حال توسعه»، «کشورهای عقب‌مانده» باشد و یا «کشورهای فقیر».

با این حال ـ در این ترس و شکایت ـ کم اتفاق می‌افتد که به ذهنشان خطور کند که خودِ آنها ـ به خاطر سستی و شانه‌خالی کردن از زیر تکالیف دینشان و انحرافی که طی قرون اخیر نسبت به آن پیدا کرده‌اند ـ عامل اولِ ذلتها و ستمهایی هستند که به آنان می‌رسد. آنها خودشان ـ به خاطر این شانه خالی‌کردنها ـ به نیروهای جاهلی[1] و وحشی اجازه داده‌اند که نفوذ خود را بر

۱. برای اطلاع از دیدگاههای ابتکاری مؤلف دربارهٔ اصطلاح «جاهلیت» ر.ک به: محمد قطب: کیف نکتب التاریخ الاسلامی، جاهلیةالقرن العشرین و سایر آثار دیگر ایشان. کتاب اخیر، دو بار توسط آقایان محمدعلی عابدی و سید خلیل خلیلیان به فارسی ترجمه و منتشر شده است. با این حال به طور خلاصه دیدگاه مؤلف دربارهٔ جاهلیت این است که بر خلاف تصور عمومی که دخترکشی، دزدی، غارت و چپاول و ... را «جاهلیت» می‌دانند، او این امور را «مظاهر» جاهلیت می‌داند. و روح آن را عدم شناخت دقیق خدا و عدم انجام وظیفهٔ عبودیت او معرفی می‌کند. با

جهان تحمیل نمایند و آنها را از رده خارج کنند.

در این صفحات مختصر، سعی می‌کنم پاره‌ای از موارد مربوط به جهانی شدن و موضع مسلمانان در برابر آن را روشن نمایم. در ابتدا از ابعاد جهانی شدن سخن می‌گویم، سپس از مسئولیت امت مسلمان در ظهور، بروز و قدرت یافتن آن و سپس از موضعگیری مسلمانان در برابر آن در حال حاضر و آینده بحث می‌کنم.

البته فراموش نمی‌کنم که به موضع «سکولارها» در برابر جهانی شدن و خوش‌آمدگویی آنان به این پدیده سخن بگویم و اینکه آنان بر این اعتقادند که جهانی‌شدن بولدزری است که اسلام را برای آنها از ریشه بر می‌کَنَد. چون خود آنها از نابودکردن و ریشه‌کن نمودن اسلام با تبر و کلنگهایشان خسته شدند و ناکام ماندند. در پایان هم نگاهی گذرا بر آینده جهانی شدن و اسلام می‌افکنیم.

اگرچه این صفحات ناچیز نمی‌تواند حقِ موضوعی به این بزرگی را ادا کند، می‌تواند صرفاً به عنوان یک یادآوری تلقی شود. چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ[1]﴾

«پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند (و کاری می‌کند که خدا را فراموش نکنند، و پیوسته برایمان و یقینشان بیفزاید).»

البته هدایت مردم به راه راست در دست خداست، یاریگری و یاوری از اوست، توکل بر اوست و توفیق هم از جانب اوست.

محمد قطب

← این تعریف جاهلیت یک حالت زمانی گذرا و پایان‌پذیر نیست، بلکه یک روح، گوهر و فرهنگ است که هرگاه بستری برای ظهور پیدا کند، ظاهر می‌شود و ... (مترجم).

۱ - الذاریات (۵۱) : ۵۵.

فصل یکم

ابعاد جهانی شدن

بسیاری از مردم می پرسند: معنی دقیق واژه یا اصطلاح «جهانی شدن» چیست ؟ دور از هرگونه تعریف نظری، مثالی عینی را مطرح می‌کنیم که ابعاد واقعی جهانی شدن را مشخص می‌کند. مدتی نه چندان طولانی کشورهای تولیدکنندهٔ نفت تلاش کردند به منظور بالابردن قیمت نفت در بازار، تولید آن را کاهش دهند. چون به خاطر تولید زیاد، قیمت آن بسیار کاهش یافته بود. در نتیجه این کار (کاهش تولید) عملاً قیمتها بالا رفت و به سطح قیمتهای دوران «رواج خود» رسید.

در اینجا قدرتهای «بزرگ» وارد عمل شدند و یا بهتر بگوییم «قدرت بزرگ» وارد عمل شد تا کشورهای تولیدکنندهٔ نفت را مجبور کند که میزان بیشتری نفت را وارد بازار کنند تا قیمت آن به سطحی برسد که با مصالح آنها مناسبت داشته باشد و به عبارت بهتر با حرص و آز و مطامع آنها همخوانی کند. دست آخر کشورهای تولیدکنندهٔ نفت، چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر واقعه‌ای که بر آنها تحمیل شده بود، نداشتند. این بود که زیر فشار تهدید به شکنجه، ناچار به

افزایش سطح تولید به میزانی شدند که از آنها خواسته شده بود.

این یک مثال عینی از وجه اقتصادیِ جهانی شدن بود که نیازی به تلاش برای جمع‌بندی ابعاد و وسایل آن نیست. چرا که جهان سوم که اکنون بیشترِ نفت مورد استفاده صنایع جهانی را تولید می‌کند و مسلمانان بخش بزرگی از آن را تشکیل می‌دهند، «مواد خام» زیادی در اختیار دارد که دولتهای صنعتی محتاج آن هستند. با این حال، خودِ جهان سوم نه کارخانه‌ای دارد و نه علم و تکنولوژی‌ای که آن کارخانه‌ها را ـ اگر هم داشته باشد ـ اداره نماید. کسی که از این علم و تکنولوژی برخوردار است، غرب و در رأس آن امریکاست و از این رهگذر این غرب، جهانِ سومِ فقیرِ بی‌سوادِ مستضعف را مجبور می‌کند که موادخام خود را با کمترین بها بفروشد، سپس خودش این مواد خام را به سطح تولید صنعتی می‌رساند و سازه‌ها و فرآورده‌های صنعتی خود را با قیمتهای واقعاً گران و سرسام‌آور به جهان سوم می‌فروشد و از این طریق در آنِ واحد هم از لحاظ مادی و هم معنوی، سود فراوانی را به دست می‌آورد.

منظور از سود مادی، ناچیز بودن قیمت خرید و گران‌بودن قیمت فروش و منظور از سود معنوی، به زانو درآوردن جهان سوم و واداشتن آن به اینکه همواره احساس وابستگی، ضعف و ناتوانی بکند، می‌باشد.

این وجه از جهانی شدن، واضح‌تر از آن است که نیازی به توضیح و بیان داشته باشد. با این حال همین وجه، دارای وسایلی است که به نظر می‌آید نیازمند توضیح مختصری باشد. چراکه خصوصی‌سازی‌ای[1] که بر جهان سوم تحمیل شد، دارای ابعاد متعددی است. از جمله ابعاد آن، الغای سیطرهٔ دولت از داراییها و سرمایه‌های «ملّی» خود است. به طوری که هیچ‌گونه اراده‌ای از لحاظ دخل و تصرف در آن ندارد و حتی هیچ‌گونه نفعی به خاطر حمایت و بهره‌برداری از آن

---

۱. این کلمه معادل عبارت «خَصخصة» قرار داده شده است. در پاره‌ای از متون جدید عربی، عبارت «خَوصَصة» را نیز به کار می‌برند. (مترجم).

سرمایه‌ها به دولت و ملتی که تابع آن است بر نمی‌گردد. بر عکس این گونه سرمایه‌های ملّی در گام اول در تملک گروه خاصی قرار دارد؛ حال یا به این بهانه که آنان نسبت به اداره و بهره‌برداری از این سرمایه‌ها از دیگران تواناتر هستند و یا به هر حجت و دلیل دیگری که ممکن است در ذات خود صحیح باشند، ولی علّت حقیقی این کارها را پنهان می‌دارند.

در گام بعدی، حوزه‌های خصوصی شده، در معرض بهره‌برداری جهانی قرار می‌گیرند، سرمایه‌های جهانی وارد عمل می‌شود و در پروژهٔ بهره‌برداری «مشارکت !» می‌جویند؛ البته با گذاشتن شروطی که به نفع آنها باشد که از آن جمله می‌توان به کم‌کردن میزان مالیاتها، دادن اجازهٔ انتقال سودها به خارج، و عدم وضع موانع در برابر این پروژه از طریق حمایت گمرکی یا هر نوع حمایت دیگری از صنایع محلی کوچکی که توسط سرمایهٔ محلی اداره می‌شوند اشاره کرد. زیرا در این صورت، این گونه صنایعِ فاقد حمایت، از هرگونه رقابتی در بازارهای جهانی و حتی در خود بازارهای محلی، باز می‌مانند و از این رو ناچارند به «مشارکت !» با سرمایهٔ بیگانه و به عبارتی به مرگ و نابودی تن در دهند.

از این رو جهانی شدن در وجه اقتصادی خود، ـ حداقل نسبت به جهان سوم ـ به معنی سلطه و سیطرهٔ تام و تمام سرمایهٔ غربی بر امور اقتصادی جهان سوم و قرار دادنِ آن میان دو فکهٔ انبردست است؛ خواه از طریق پایین آوردن بهای موادخام، یا بالابردن بهای تولیدات و یا تخدیر دولتها و ملتهای جهان سوم، با این امید که اقتصادی که در حوزهٔ جهان سوم در نتیجهٔ جهانی شدن پدید می‌آید رواج می‌یابد و به دولتها در پرداخت بدهیهای خود یاری می‌کند و فرصتهای کاری جدیدی را برای بیکارانی که در حال حاضر فرصتی برای کار پیدا نمی‌کنند، ایجاد می‌کند. این امر البته در کوتاه مدت، درست است، ولی در درازمدت موجب کنار زدن این ملل از زیرساختهای وجودیِ خود و سیطرهٔ غرب بر آنها و تحکم همه جانبهٔ آن بر آینده و سرنوشت این ملتهاست.

اکنون سؤال مهمی مطرح می‌شود و آن اینکه چه کسی مالک اصلیِ سرمایهٔ بیگانه‌ای است که پس از بازشدن درها، به بهره‌برداری می‌پردازد؟ فارغ از رضا یا اکراه ما، جواب این سؤال، سرمایهٔ جهانی یهودی است که در سرزمینهای اصلی خود مسلط است و می‌خواهد سلطهٔ خود را در تمام جهان گسترش دهد. در اینجاست که وجه دیگری از جهانی‌شدن رخ می‌نماید که نه تنها از وجه اقتصادی آن کم خطرتر نیست، بلکه به نظر می‌آید که خطرناک‌تر هم هست.

نقشهٔ یهود برای «امم» ـ که به نظر یهودیان همهٔ ملل غیر از خود یهودیان را در بر می‌گیرد ـ چنان که در تلمود[1] نیز آمده است این است که «امم» چهارپایان (خرها)یی هستند که خداوند آنها را خلق کرده تا «امت برگزیدهٔ خدا» سوار آنها شوند. از جمله فضلهای خداوند به امت برگزیده این است که این چهارپایان را به صورت انسان آفریده است تا امت برگزیده بتواند آنها را به کار بگیرد!!

امور کثیر و خطیری بر این نظرگاه مترتب می‌شود. به عنوان مثال می‌توان در همین راستا پرسید که انسان، کَی و چگونه «استحمار» می‌شود؟ خداوند متعادل در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ وَ رَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَ فَضَّلْنَٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾[2]

«ما آدمیزادگان را «با اعطای عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان

---

۱. تلمود: مجموعه شرایع یهودی که به صورت سینه به سینه و آمیخته با تفاسیر رجال دین نقل شده است. این مجموعه از کتاب مقدس که شامل شرایع مکتوب است، مجزا می‌باشد. تلمود دارای دو بخش است: یکی «المشنة» که متن است و دیگری «الجمارة» که تفسیر و مکمل متن است. این مجموعه در قرنهای پنجم و ششم میلادی در فلسطین و بابِل نوشته شد. تلمود بابل، معتبر است. به نقل از:

الموسوعة العربیة المیسرة: بِاشراف محمد شفیق غربال، ج ۱ ص ۵۴۳، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت ـ لبنان، بی تا. (مترجم). ۲. الاسراء (۱۷): ۷۰.

را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

بنابراین، دربارهٔ انسان، فرضِ اصلی بر کرامت و تکریم است. با این حال خودِ انسان در بعضی حالات، به پایین‌ترین درجه ممکن هبوط می‌کند. این است که باز قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ ءَاذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالْاَنْعَمِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ أُولَـئِكَ هُمُ اَلْغَافِلُونَ﴾[1]

«... (این بدان خاطر است که) آنان دلهایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهایی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضا چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.».

﴿كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ﴾[2]

---

۱. الاعراف (۷) : ۱۷۹.

۲. المدثر (۷۴) : ۵۰ ـ ۵۱.

«انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند * گورخرانی که از شیرگریخته و رمنده باشند.».

این حالت، زمانی پیش می‌آید که انسانها از عبادت خدا روگردان می‌شوند و به عبادتِ غیر او می‌پردازند. به عبارت دیگر، انسانِ معتقد و انسانی که از اخلاق ایمانیِ برآمده از عقیده بهره‌مند و برخوردار است، هرگز «استحمار» نمی‌شود. حال می‌توان پرسید که هرگاه بخواهیم بشر را ـ به خاطر اهدافی که در دل داریم ـ به ورطهٔ استحمار بکشانیم، باید چه کاری بکنیم؟ جواب کاملاً واضح است و آن اینکه عقاید آنها را [با ایجاد شبهه و یا ...] تباه کنیم و از این رهگذر اخلاق آنها را به فساد بکشانیم!

البته این همان کاری است که کنگره‌ها و کنفرانسهای بین‌المللی‌ای که گاه‌گاهی بر پا می‌شوند، انجام می‌دهند تا از این طریق بتوانند به هرج و مرج اخلاقی، بی‌بند و باری جنسی، آزادی سقط جنین، تشکیل «خانواده» بدون وجود زنِ و شوهر، قطع دست پدر و مادر از امور فرزندان، آزادی اعتقاد به معنیِ دقیق آزادی الحاد، چهرهٔ قانونی و مدنی بدهند و آن را توجیه نمایند.

این گونه کنگره‌ها هرگز بیهوده بر پا نمی‌شوند! این کنگره‌ها با تمام زشتی و قباحتی که دارند، جزئی برنامه‌ریزی شده از نقشه‌ای بزرگ[1] و شیطانی است که فسادطلبان روی زمین مشغول اجرای آن هستند و به فرمودهٔ قرآن کریم:

﴿وَ يَسْعَوْنَ فِي ٱلْأَرْضِ فَسَاداً وَ ٱللَّهُ لاَ يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ﴾[2]

«... آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند (و با

---

۱. برای اطلاع بیشتر از این نقشه‌ها، ر.ک به :
عِمارة، محمد : نقشه‌های جدید غرب برای مسلمانان، ترجمه: زاهد ویسی، چاپ اول، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، کانون اندیشه جوان. (مترجم).

۲. المائده (۵) : ۶۴.

نیرنگ‌بازی و فتنه‌گری و جنگ افروزی در پخش فساد می‌جوشند. آنان مفسدند) و خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی‌دارد.».

هیچ کدام از این کنگره‌ها، هرچند دارای عناوین خاص و جداگانه‌ای نظیر کنگرهٔ زن در سال ۲۰۰۰ یا .... هستند، مستقل نیستند. برعکس اجزای مرتبط و به هم پیوسته‌ای هستند که با وجود جهتگیریهای مختلفی که دارند، از طریق اراده و خواست واحدی به اجرا در می‌آیند. درست مانند بالهای اختاپوس[1] که به تمام اطراف می‌چرخد و در هر سو حرکت می‌کنند، ولی از طریق ادارهٔ مرکزی واحدی هدایت و ساماندهی می‌شوند که در سرِ اختاپوس قرار دارد.

همچنین دادنِ شکلهایی نظیر «کنفرانسهای بین‌المللی» به این گونه کارها و تلاش در راستای تحمیل آنها از طریق سازمان ملل بر مردم، و تهدید مخالفین و بویژه مسلمانان و عقوبت دادنِ آنها در صورتی که آن قراردادها و پیمانها را اجرا نکنند، همه دارای دلایل و انگیزه‌های خاص خود است. انگیزهٔ اول اینکه این کار عملاً زمینهٔ به استعمار درآوردن تعدادی از انسانها را فراهم می‌آورد که کلماتی را بر زبان می‌آورند که شیطان از آنها می‌خواهد آن کلمات را با جسارت و وقاحت بگویند. این است که آنها علناً خواستار فراهم‌آوردن زمینه‌ای برای عصیان خدا و تمرد و سرکشی از فرامین او، حلال کردنِ آنچه او حرام نموده است، و قانون‌گذاری مخالفِ پیامِ الهی او هستند. این است که به همین خاطر به برگزاری این گونه «کنگره‌ها» و کنفرانسها دست می‌زنند تا در آنها هر امر قبیح و زشتی را بر زبان بیاورند و (باکمال تعجب) در این گونه کارها هیچ اشکالی نمی‌بینند و هرگز

---

۱. اختاپوس : جانوری است از شاخهٔ نرم‌تنان که در اطراف دهانش هشت پای بازو مانند مشاهد می‌شود. در انتهای بازوهای گیرندهٔ خود تعدادی بادکش جهت گرفتن طعمه وجود دارد. انواع گوناگون از این جانور در دریاهای مختلف وجود دارد. (مترجم).

احساس گناه هم نمی‌کنند و این امر حقیقتاً پرتگاهی است که بشریت هرگز در تاریخ خود به چنین جایی سقوط نکرده است. زیرا انسانهای گذشته همهٔ قبایح و زشتیهایی که می‌خواستند، انجام می‌دادند، اما هرگز به شکل قانونی نبود و تقریباً به صورت مخفی یا نیمه مخفی انجام می‌شد. از سوی دیگر جنایات و قبایحی که گذشتگان مرتکب آن می‌شدند تا این حد پردامنه و گسترده نبود. چرا که روح انسان ـ که خداوند او را مکرم فرموده است ـ حتی در انحرافات خود نیز از اینکه از انحرافات حیوانی به صورت صریح و بی‌پرده نام ببرد، ابا و اکراه دارد و حالتهای نادری مثل حالت قوم لوط، نسبت به مجموعهٔ بشری یک استثنای فوق‌العاده کمیاب و ملعون به حساب می‌آید. اما امروزه تصمیم بر این است که به این هبوط و سقوط چهرهٔ قانونی و حقوقی داده شود و به صورت یک اصل شایع میان مردم در آورده شود!

انگیزهٔ دوم اینکه فسادطلبان به تباهیهای عملی خود بسنده نمی‌کنند و به خرهایی که در اختیار دارند قناعت نمی‌ورزند، آنها بیشتر و بیشتر می‌خواهند! آنها می‌خواهند همهٔ بشریت را به این حالت در بیاورند و امکانات «ملی»ای که در اختیار دارند، از آنِ خود کنند تا از این طریق بتوانند استحمار را در میان انسانها منتشر سازند.

با این همه، انگیزهٔ اصلی‌ای که ما مسلمانان نباید آن را نادیده بگیریم، این است که اسلام هدف اصلی است و آن «عالیجنابان»[1] تا مسلمانان را از دین و برنامهٔ خود برنگردانند هرگز آرام نمی‌گیرند؛ البته اگر بتوانند. قرآن کریم در این باره چنین می‌فرماید:

﴿...وَ لاَ یَزَالُونَ یُقَٰتِلُونَکُمْ حَتَّىٰ یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ ٱسْتَطَٰعُوا...﴾[2]

---

۱. به عنوان معادلی برای واژهٔ «اصحاب‌الشأن» آورده شده است. (مترجم)

۲. البقرة (۲) : ۲۱۷.

«.... پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند، ...».



بنابراین، جهانی شدن چنان که در وهلهٔ اول نمایان می‌شود، یک بُعدی نیست و بنا به آنچه دیدیم اختاپوسی است که اقتصاد، سیاست، فکر، دین، اخلاق، فرهنگ، سنتها و آداب و رسوم را در بر می‌گیرد و حتی اگر فرض کنیم - البته فرض باطلی است - که هدف اساسی جهانی‌شدن، یافتنِ یک سلطه و سیطرهٔ اقتصادی است، باید بدانیم که این سلطه، بدون دیگر دستیارانش امکان‌پذیر نخواهد شد! زیرا امتی که از دین و اخلاقی بهره‌مند است که با آن احساس عزت می‌کند، از فرهنگ منحصر به فرد و پشتوانه‌هایی برخوردار است که با چنگ و دندان از آن مراقبت می‌کند، به سادگی به سیطرهٔ اقتصادی (دیگران) تن در نمی‌دهند ولو اینکه از هر طرف محاصره شده باشد. صرف احساس عزت آنها به ارزشهای خویشتن، آنها را به حالت مقاومت و ایستادگی در می‌آورد. و آنها را - هر چند در دراز مدت - در بستری به جریان می‌اندازد که از قید و بندِ بندگی و عبودیتی که می‌خواهند بر آنان تحمیل نمایند، رهایی یابند. در این زمان نقشه‌های «دیگران» نقش بر آب می‌شود و خودِ اختاپوس هم ناکام می‌ماند! لذا ناگزیر باید برای هموارکردن زمینهٔ همین تسلط اقتصادی، شخصیتِ امتها را محو نمود، زیر ساخت‌ها و پشتوانه‌های روانی، فکری و اعتقادی آنها را ذوب نمود تا جهت‌دهی آن امت، برای دشمنِ چپاولگر شیطان آسانتر باشد و او به راحتی بتواند به سیطرهٔ خود نایل آید.

فصل دوم

مسئولیت امت اسلامی

خداوند، این امتِ توحیدی و یکتاپرست را به منظور اهداف معینی فراهم آورد تا بتواند بهترین امت میانِ انسانها باشد، امر به معروف کند، نهی از منکر نماید، و به خدای یکتا ایمان داشته باشد. و به فرمودۀ قرآن کریم:

﴿کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ﴾ [1]

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید ...».

یکی دیگر از اهداف وجودیِ این امت، رهبری، ارشاد و الگو بودن آن برای تمام بشریت است. چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

---

۱. آل عمران (۳): ۱۱۰.

﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَ يَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ...﴾[1]

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلو می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید). تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط ما دیگر ایان لذایذ جسمانی طلب و روحانیت باخته، و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذایذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو را از جادهٔ اعتدال مشاهده نمایید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنان چه دسته‌ای از شما راه او گیرد، و یا گروهی از شما از جادهٔ سیرت و شریعت او بیرون رود، با آیین و کردار خویش برایشان حجت و گواه باشید) ...».

از دیگر اهداف ایجاد چنین امتی این است که حامل رسالت پیامبر خاتم (ص) برای تمام بشریت در طول تاریخ از همان زمان بعثت تا قیام قیامت باشد تا از این رهگذر و در سایهٔ هدایت کتابی که از جانب خداوند بر این پیامبر نازل شده است، بشریت را از تاریکی در آورد و به سوی نور و روشنایی رهنمون شود. قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

﴿الٓر كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ * ٱللَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ ...﴾[2]

«الف. لام. را. (این قرآن) کتابی است که آن را برای تو

۱. البقره (۲): ۱۴۳.
۲. ابراهیم (۱۴): ۱ ـ ۲.

فرستاده‌ایم تا اینکه مردمان را (در پرتو تعلیمات آن) با توفیق و فضل پروردگارشان، از تاریکیها (و گمراهیهای کفر و نادانی) به سوی نور (و روشنایی ایمان و دانایی) بیرون بیاوری، (یعنی که) به راه خدای چیرهٔ ستوده (در آوری). خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ...».

خداوند هم در صورتی که این امت رسالت خود را انجام دهد، استخلاف، تمکین، امن و آسایش آنها را متکفل شده و آن را تضمین نموده و فرموده است:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً ...﴾[1]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پشتیبان، و وراث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پشتیبان (دادگر و مؤمن ملتهای گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است.) همچنین آیین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به

---

۱. النور (۲۴) : ۵۵.

امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهرۀ از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند...».

البته این امر برای این امت چند قرن متوالی تحقق یافت و آنها آن را به چشم خود دیدند. در این چند قرن امت اسلامی از لحاظ اعتقادی، اخلاقی، فکری، عملی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و تمدنی گرفته تا تمامی حوزه‌های زندگی، بهترین امت روی زمین بود. یعنی درست هنگامی که اروپا غرق در ظلمات و تاریکیهایی بود که خودشان آن را قرون ظلمانی وسطی می‌نامند.

این امت سیادت، سروری و قدرت را در دست گرفت. برای اولین بار در تاریخ، معنی «امت» را متحقق ساخت که در سایۀ آن، ملل مختلف، نژادهای متنوع و زبانهای گوناگون توسط یک عامل واحد ـ که همان «اسلام» باشد ـ با هم در ارتباط و تعامل بودند و حتی با وجود دوری جغرافیایی و اختلاف حکام سرزمینهای اسلامی با یکدیگر، عاملِ ارتباطی «اسلام» که دل و احساسات آنها را یکپارچه و متحد می‌کرد، از هر عامل دیگری که موجب تفرقه و اختلاف آنها با یکدیگر می‌شد، نیرومندتر و قوی‌تر بود. این اقوام و ملل هرچند برای خود دارای ویژگیهای منحصر به فرد هم بود، روش زندگی، اخلاق، رفتار و جهتگیری‌های عمومی و عادی خود را نیز از این عامل متحدکننده (اسلام)، می‌گرفتند. برای این امت رفاه و آسایش اقتصادی نیز از طریق تلاش خستگی‌ناپذیر مسلمانان در گوشه و کنار زمین فراهم شد. آنها نور را به هر جایی که می‌رسیدند، می‌بردند، ناشناخته‌های زمین را شناسایی و کشف می‌کردند، و بنا به امر روشنگر پروردگار خود آن را آباد می‌کردند. زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَٱمْشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُواْ مِنْ

رِّزْقِهِ وَ اِلَیْهِ اَلنُّشُورُ﴾[1]

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست.»

﴿... هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِّنَ اَلْأَرْضِ وَ اَسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا ...﴾[2]

«... اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است (و نیروی بهره‌وری و بهره‌برداری از آن را به شما عطا کرده و در شما پدید آورده است.)...».

برای این امت سرِّ زندگی و طراوت فکری، عقلی و علمی بی‌سابقه‌ای تحقق یافت و گنجینه‌هایی که در این قرون ـ قرونِ تمکین ـ به دست این امت پدید آمد، در شاخه‌های متعددی نظیر فقه و اصول، تاریخ، پزشکی، نجوم، ریاضیات، سفرنامه‌ها و اکتشافات جغرافیایی و خلاصه در همه حوزه‌های مواج و توفندهٔ زندگی، که مشتاق دست یافتن به شناخت و تحقق دادن به خلافت راشدهٔ الهی در روی زمین باشد، صورت عمل به خود گرفت. زیرا خداوند فرموده است:

﴿وَ اِذْقَالَ رَبُّکَ لِلْمَلٰئِکَةِ اِنِّی جَاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾[3]

---

۱ - الملک (۶۷) : ۱۵. ۲ - هود (۱۱) : ۶۱

۳. البقره (۲) : ۳۰.

«زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری را که برای زمین معین داشته‌ام به اتمام رساند و آن انسان است).

این امت از وجود تمدنیِ گسترده‌ای برخوردار شد که صرفاً در تولید مادی و تمدن مادی نظیر شهرسازی، ساختمان‌سازی و معماری، راه‌سازی، و نظام اداری خلاصه نمی‌شود. این امت توانست معنای جوهری و بنیادین تمدن، یعنی ارتقادادن به «انسان» را متحقق سازد تا انسان از این طریق، شایستهٔ تکریم ربانی شود. آری، به انسان از لحاظ اعتقادی، اخلاقی، رفتاری، فکری و معرفتی ارتقا داد. مجموعه فعالیتهای مادی و مجسم این امت نیز از این رهگذر سرچشمه می‌گیرد و هرگز نمی‌توان تمامِ وجود آن امت را در فعالیتهای مادی منحصر و محدود نمود.

امت اسلامی، اولین امتی بود که آموزش رایگان و پزشکی رایگان را به جهانیان معرفی کرد و اوقافی که در این حوزه صورت گرفت، به اندازه‌ای که به انگیزه‌های خیرخواهانهٔ درونی و انگیزه‌های بذل و عطای مردم مسلمان ربط داشت، هرگز به سخاوتمندی یا خست دولتمردان یا توجه و عدم توجه آنان مربوط نمی‌شد.

این امت اولین امتی بود که ساختنِ سرایی برای سالمندان و سایر افراد ناتوان و حتی ساختن سرپناه‌هایی برای مواظبت از حیوانات سرگردان را به جهان شناساند.[1]

---

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره، پیشنهاد می‌شود، ر.ک به:
السباعی، مصطفی: مِن روائع حضارتنا، چاپ الاتحاد الاسلامی العالمی للمنظمات الطلابية. (مترجم).

این امت اولین امت و شاید تنها امتی باشد که مخالفین اعتقادی خود را تحت فشار و آزار قرار نمی‌دهد و حتی از آنها حمایت و نگهداری می‌کند و برای عقاید، عبادات و همهٔ فعالیتهای اقتصادی و حیاتی آنها امنیت خاصی ایجاد می‌کند. البته مشروط به اینکه اهل جنگ و ستیز علنی با حکومت اسلامی نباشند. خلاصه، امت متمدن روی زمین چنین بود.



با این همه انقلاب سرسام‌آوری در تاریخ اتفاق افتاد! البته طبیعتاً چنین انقلابی در یک شبانه روز اتفاق نیفتاد. زیرا هیچ چیزی در چنین زمان اندکی رخ نمی‌دهد مگر مقدرات خارق‌العادهٔ الهی. به طوری که حتی «انقلابهای نظامی»ای که در عصر «روشنگری !!» روی داد و ما امروز در دامنهٔ آن به سر می‌بریم، در یک شبانه‌روز صورت نگرفت. این انقلابها هم قبل از آنکه مردم را در عالم واقع غافلگیر نمایند، وقتی برای اندیشه می‌خواهند و وقت و زمان خاصی را برای فراهم نمودن مقدمات خود می‌طلبند.

انقلاب سرسام‌آوری که از آن سخن گفتیم، در خلال چندین قرن اتفاق افتاد و به صورت تدریجی قلمرو[1] این دین (اسلام) را تنگ و تنگ‌تر کرد. این دین به منظور در بر گرفتن زندگی و تمامی جوانب و نواحی آن نازل شد، نه به منظور دربرگرفتن یکی از جوانب زندگی؛ حال حجم و اهمیت ذاتی آن جنبه هرقدر هم

۱. قلمرو اسلام، عنوان کتابی است که به همین قلم ترجمه شده است. متن اصلی آن اثر مرحوم سید قطب تحت عنوان «هذاالدین» است. عبارت قلمرو اسلام، به تبع عنوان «آینده در قلمرو اسلام» گرفته شده است. آینده در قلمرو اسلام عنوان کتابی است که توسط جناب آیةالله خامنه‌ای، رهبر فعلی ایران، از متن عربی یکی از آثار سید قطب تحت عنوان المستقبل لهذاالدین، ترجمه شده و چند بار توسط انتشارات دفتر نشر، در تهران چاپ و منتشر شده است. (مترجم)

که بزرگ و چشمگیر باشد فرقی نمی‌کند. هرچه باشد، یک جنبه است. قرآن دربارهٔ شمول و فراگیری این دین می‌فرماید:

﴿قُلْ اِنَّ صَلاَتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * لَاشَرِیکَ لَهُ ...﴾[1]

«بگو : نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آنِ خداست که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مماتم شود.) خدا را هیچ شریکی نیست، ...».

لذا ایمان به خدای واحد، مهمترین مسئله زندگی انسانِ مؤمن، و گران - بهاترین مسئله این زندگی است. با این حال اگر همین ایمان در درون دل و جان مخفی بماند و شعاعهای آن به جوانب مختلف زندگی گسترش نیابد، دیگر «دین» یا آیینی نیست که خدا آن را نازل فرموده و دستور داده از آن تبعیت نماییم و یا کسانی را که آن را ترک می‌نمایند مجازات کند و به کسانی که به آن عمل می‌نمایند، ثواب عطا فرماید[2]! دین خداوند آن است که «در دل جا بگیرد و عمل

---

۱ - الأنعام (۶) : ۱۶۲ ـ ۱۶۳.

۲. مسئلهٔ محدودکردن دین به امور عبادی و شخصی کردن آن، یک پدیدهٔ مسیحی است و در جریان شورش در برابر کلیسای کاتولیک به ظهور رسید. البته در خود انجیل هم عباراتی وجود دارد که سهم خدا و قیصر را از هم جدا می‌کند. سکولارها نیز به این گونه دینداری معتقدند و بر این اعتقادند که دین و امور دینی یک مسئلهٔ شخصی است و لذا در عرصه اجتماعی، یا حضوری ندارند و یا نباید حضور مؤثر و تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. با این حال، مسئلهٔ تجزیهٔ دین، در آیین اسلام هیچ جایگاهی ندارد و به عنوان یک واحدِ به هم پیوسته و یک کل تجزیه‌ناپذیر، مورد اعتقاد علمای راسخ‌العلم است. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ مفهوم قرآنیِ دین، ر.ک به : مودودی، ابوالأعلی : المصطلحاتُ الأربعة فی‌القرآن. این کتاب دو بار به زبان فارسی تحت عناوین

هم آن را تصدیق نماید.»

خدا از مردم نمی‌خواهد که تنها در اعماق دل و جان خود ایمان داشته باشند که خداوند، واحد، احد، یگانه و بی‌نیاز است و نه از کسی زاده و نه کسی از او می‌زاید و هیچ همتا و همپایه‌ای ندارد. درست است که این امور پایه و اساسی است که همه چیز بر آن بنا می‌شود. آنچه خداوند از مردم می‌طلبد این است که توحید در تمامی جوانب حیاتشان از طریق پیروی از اوامر و دوری از نواهی توحیدی و التزام به قوانین و جهت‌گیری‌های الهی جریان یابد. این است که هر گونه کوتاهی یا دوری گزیدن از این راه یا مخالفت با آن، موجب نقص ایمان شخص می‌شود و همچنان که در «مقیاس» اثر می‌کند بر روی نتایج نیز اثر می‌گذارد. زیرا چنان که علمای ما معتقدند ایمان قابل کاهش و افزایش است؛ با عبادات افزایش و با معاصی کاهش می‌یابد.

البته میزان نقص ایمان؛ به میزان کناره‌گیری و مخالفت بستگی دارد. هرچند که اصل ایمان از بین نمی‌رود جز در مواردی که کاری از انسان سر بزند که با دستورات قرآن و سنت رسول (ص) یا اجتهاد اجماعی علما در تناقض باشد. مثلاً کسی که خدا و رسولش را دشنام دهد یا برای بتی سجده کند، یا به قرآن توهین کند و یا قانونی مخالف قانون الهی تشریع نماید.

این دین در عالم واقع اثر می‌کند و بسته به میزان التزام پیروان آن و تبعیت آنها از برنامه‌هایش، ثمرات گوارا و پسندیده‌ای می‌دهد. این است که اگر به آن التزام نداشته باشند و یا از آن پیروی نکنند، این «دین» در عالم روح و روان مردم می‌ماند و ثمرات و دستاوردهای آن به میزان کناره‌گیری و انحرافاتی که از آن صورت گرفته کم و محدود می‌شود. آیات قرآنی در این باره مانند سایر امور دیگر کاملاً واضح و آشکار است و از جمله می‌فرماید:

← «مرزهای عقیده» و «اصطلاحات چهارگانه در قرآن» ترجمه و منتشر شده است. (مترجم)

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِٱلْخَيْرَٰتِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ﴾[1]

«(ما کتابهای پیشینیان را برای ملتهای گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیدۀ خود (یعنی امت محمدی) عطا کردیم. برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند، و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکیها پیشتازند. این (سبقت در خیرات) واقعاً فضیلت بزرگی است.»

دیده می‌شود که همۀ اینها مادامی که به نقضِ اصل ایمان نپردازند، از درجات مختلفی از ایمان، فضل، رحمت و رضوان خداوند برخوردارند.

با این حال دستۀ دیگری هستند که وضعیتی جداگانه دارند. قرآن هم دربارۀ آنها می‌فرماید:

﴿وَ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَ بِٱلرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَ مَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ * وَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ﴾[2]

«(از جمله کسانی که خدا توفیق هدایت قرینشان نفرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دلهایشان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعا، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از

---

۱ - فاطر (۳۵) : ۳۲.

۲ - النور (۲۴) : ۴۷ ـ ۴۸.

حکم قضاوت شرعی) رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. * هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیغمبر، برابر چیزی که خدا نازل فرموده است) در میانشان داوری کند، بعضی از آنان نفاقشان ظاهر می‌شود (و از قضاوت او) رویگردان می‌گردند. (زیرا می‌دانند حق به جانب ایشان نیست و پیغمبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید، و حق را به صاحب حق می‌دهد.)...».

﴿فَلَا وَ رَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّیٰ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُواْ فِیٓ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُواْ تَسْلِیماً﴾[1]

«اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

این چنین است حقیقت دینی که خداوند آن را فرو فرستاده و پیامبر (ص) به یاران خود آموخته و نسلهای نخستین اسلامی آن را فهمیده‌اند. از این رو اندیشهٔ «ارجائی[2]» که وارد زندگی مسلمانان شد، کاملاً با اسلامی که خداوند متعال آن را

---

۱ - النساء (۴) : ۶۵

۲. ارجائی، منسوب به ارجاء و به معنی مهلت‌دادن و به تأخیر انداختن است. اما در اصطلاح باور و عقیدهٔ یکی از فرقه‌های کلامیِ اسلامی است که در صدر اسلام نقش بارز و برجسته‌ای را در مجادلات، مباحث کلامی و سیاسی بر عهده داشته‌اند. برای توضیح و اطلاع بیشتر در این باره، ر.ک به:

۱ ـ محمدشفیق غربال: همان، ج ۲، ص ۱۶۸۱.

۲ ـ مشکور، دکتر محمدجواد: فرهنگ فرق اسلامی، صص ۴۰۱ ـ ۴۰۷، چاپ سوم، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵. (مترجم).

فرو فرستاده بود غرابت و ناهمخوانی داشت. زیرا این اندیشه، عمل را از مسمای ایمان و حتی از مقتضای آن خارج می‌کرد. زیرا اعتقاد داشت هرکس که عبارت «لااله الاالله» را بر زبان بیاورد مؤمن است، حتی اگر یکی از اعمال و افعال اسلامی را انجام ندهد. طرفداران این اندیشه بر این اعتقاد بودند که : «ایمان صرفاً به معنی تصدیق و اقرار زبانی است و عمل، در مسمای ایمان داخل نمی‌شود.»[1]

آری، این فکر کاملاً با اسلام راستین غریب و بیگانه بوده و در کتاب خداوند صدها بار این مسئله تکرار می‌شود که :

﴿وَ يُبَشِّرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً * مَّٰكِثِينَ فِيهِ أَبَداً﴾[2]

«مؤمنانی را که کارهای شایسته و بایسته می‌کنند مژده دهد به اینکه پاداش خوبی دارند. * جاودانه در آن (بهشت برین که پاداش خوب خداوند است) خواهند ماند.»

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً﴾[3]

«این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است، و به مؤمنانی که (برابر دستورات آن) کارهای شایسته و پسندیده می‌کنند، مژده می‌دهد که برای آنان (در سرای دیگر) پاداش بزرگی (به نام بهشت) است.»

---

۱. البته چنان که عده‌ای از مردم گمان می‌کنند، مسمیٰ غیر از اسم است. مسمی، حقیقت چیزی است که اسم را بر آن اطلاق می‌نمایند. به‌عنوان مثال گفته می‌شود اسم با مسمی. یعنی اسمی که آن وصف یا خصوصیت کاملاً بر آن صادق است. (مؤلف)

۲ - الکهف (۱۸) : ۲ - ۳.

۳ - الاسراء (۱۷) : ۹.

﴿... فَمَنْ كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾[1]

«... پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.».

﴿وَ مَآ أَمْوَالُكُمْ وَ لَآ أَوْلَدُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰٓ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُوْلَئِكَ لَهُمْ جَزَآءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُواْ وَ هُمْ فِي الْغُرُفَتِ ءَامِنُونَ﴾[2]

«اموال و اولاد شما چیزهایی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرب سازند، بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته و بایسته بکنند آنان (مقرب درگاه الهی بوده و) در برابر اعمالی که انجام داده‌اند پاداش مضاعف دارند، و ایشان در طبقات بالا (یعنی در برترین منازل بهشت) در امن و امان به سر می‌برند.».

همچنین اندیشه‌های زاهد منشانه و دنیاگریزانه، با اسلامی که خداوند آن را فرو فرستاده بود، ناهمخوان و ناسازگار بود. زیرا این اندیشه عبادت را در وجد روحی و ذکر منحصر می‌ساخت و شیخ مرشد، در اندیشهٔ مرید چنان بزرگ می‌شد که به صورت واسطه‌ای میان او و خدا در می‌آمد. در حالی که اسلام وجود هرگونه واسطه‌ای میان بنده و پروردگار را رد می‌کند و عبادت را نیز چنان گسترده و فراگیر تبیین می‌کند که تمامی جوانب حیات انسان را در بر می‌گیرد و جهاد را اوج برنامه‌های اسلامی خود می‌داند. این است که قرآن مجید می‌فرماید:

---

۱ - الکهف (۱۸) : ۱۱۰.

۲ - سبأ (۳۴) : ۳۷.

﴿وَاِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُواْ لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ﴾[۱]

«و هنگامی که بندگانم از تو دربارهٔ من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو:) من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم). پس آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند (و با نور ایمان به قصد برسند).».

﴿وَ قَالَ رَبُّکُمْ ٱدْعُونِیٓ أَسْتَجِبْ لَکُمْ ...﴾[۲]

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم ...».

﴿قُلْ اِنَّ صَلَاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِینَ * لَا شَرِیکَ لَهُ...﴾[۳]

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل جان و مال در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مماتم شود). * خدا را هیچ شریکی نیست، ...».

﴿یَآ أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَرَةٍ تُنْجِیکُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ * تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَ

---

۱ ـ البقره (۲): ۱۸۶. ۲. غافر (۴۰): ۶۰

۳. الانعام (۶): ۱۶۲ ـ ۱۶۳.

أَنْفُسِکُمْ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * یَـغْفِرْلَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهٰرُ وَ مَسٰکِنَ طَیِّبَةً فِی جَـنّٰتِ عَدْنٍ ذٰلِکَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِیمُ﴾[1]

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ * (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. * (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبار روان است و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغهای بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است.».

پیامبر (ص) هم فرموده است:

﴿اَلا أُخْـبِرُکَ بِـرَأْسِ ٱلْأَمْـرِ وَ عَـمُودِهِ وَ ذَرْوَةَ سَـنامِهِ؟ رَأْسُ الْأَمْرِ الإِسلام وَ عَمُودِهِ الصلاة وَ ذَرْوَة سَنامِهِ الجِهَاد﴾[2]

«می‌خواهی تو را از اصلِ دین، پایه و منتها درجهٔ آن آگاه کنم؟ اصل دین، اسلام و پایهٔ آن نماز و منتها درجهٔ آن جهاد است.».

از این رو منحصر کردن اسلام در دایرهٔ فردی و اسقاط تکالیف جمعی، اجتماعی، سیاسی، امر به معروف و نهی از منکر، با اسلامی که خداوند آن را فرو

۱. الصف (۶۱): ۱۰ ـ ۱۲.

۲. به روایت تِرمِذی.

فرستاده غریب و بیگانه است. در حالی که خداوند همهٔ این تکالیف را مانند تکالیف فردی فرض کرده است. هرچند بعضی از آنها را فرض کفایه و برخی دیگر را فرض عین قرار داده است، ولی در کل اگر کسی به انجام این اعمال نپردازد، تمام امت گناهکار شناخته می‌شوند و گناه ترک آن اعمال دامن همهٔ آنها را می‌گیرد.

همچنین سرباربودن و عدم فهم صحیح از مفهوم توکل و سهل‌انگاری در استفاده از اسباب و علل به بهانهٔ توکل بر خدا، از دین اسلامی که خداوند آن را طراحی فرموده کاملاً غریب است: دینی که به توکل دستور داده، ولی همراه با آن فرمان داده که از اسباب و علل مادی نیز باید بهره گرفت. اینجاست که در قرآن می‌فرماید:

﴿... فَإِذَا عَزَمْتَ [۱] فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ...﴾[۲]

«... و هنگامی که (پس از شور و تبادل آرا) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست به کار شو و) بر خدا توکل کن؛ ...»

﴿وَ لَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَبَقُوٓا۟ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ * وَ أَعِدُّوا۟ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَ ءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنفِقُوا۟ مِن شَىْءٍ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾[۳]

«کافران تصور نکنند که (بر قدرت ما) پیشی گرفته‌اند و (از قلمرو کیفر ما) به در رفته‌اند (و با نجات از دست مرگ در

---

۱. عزیمة، نیت صرف نیست، بلکه آمادگی و زمینه‌ای را نیز که برای تحقق دادن به نیت لازم است در بر می‌گیرد. (مؤلف).

۲. آل عمران (۳): ۱۵۹.

۳. الأنفال (۸): ۵۹ ـ ۶۰.

جنگ بدر، از زیردست ما خارج شده‌اند) آنان (هرگز ما را) درمانده نمی‌کنند (و ما جزای خیانت و غدرشان را خواهیم داد.)* برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی‌ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیهٔ دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَٱمْشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ﴾[1]

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده‌شدن دوباره در دست اوست.».

همچنین ایجاد شکاف میان تلاش برای دنیا و تلاش برای آخرت، مفهومی اسلامی نیست و با آنچه که خداوند فرموده، منافات دارد. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْأَخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا﴾[2]

«به وسیلهٔ آنچه که خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی

---

۱. الملک (۶۷) : ۱۵. ۲. القصص (۲۸) : ۷۷.

(و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهرۀ خـود را از دنـیا فراموش مکن (و بدان که تو هم حق داری و بـاید از امـتعه و لذایذ حلال استفاده بکنی و به خویشتن برسی)، ...».

با این حال همۀ این امراض کم کم در امت اسلامی پدیدار شد و با مرور زمان از لحاظ حجم و اثر گسترش چشمگیر و انبوهی پیداکرد. بدون آنکه علاج و درمانی برای آن صورت بگیرد. البته نمی‌گوییم که هیچ علاجی صورت نگرفت و یا هیچ درمانی پیشنهاد نشد. زیرا این امر نسبت به تاریخ، نوعی ظلم و ستم است. چراکه در هیچ عصر و دوره‌ای نبوده که جـامعۀ مسـلمانان کـاملاً از وجـود مـصلحین بی‌نصیب باشد. با این همه، حرکات اصلاحی‌ای که برای علاج این دردها صورت گرفت، کمتر از حد مورد نیاز بود. در حالی که امراض و دردها بطور پیوسته در حال تکثیر و افزایش بودند.



وقتی که اسلام در دل بسیاری از مردم محدود شد، پرتو افشانی آن در جهان واقعی و عینی نیز فروکش کرد. چراکه مصدر و منبع نوری که در عـالم خـارج منعکس می‌شود، همان است که از قلبها سرچشمه می‌گیرد. به طوری که بسته به میزان شدت یا ضعف آن نور، در عالم واقع روشنی پدید می‌آید و این از سنن تغییرناپذیر الهی است که به خاطر ادعای زبانیِ بدون عمل هیچ کسی، تغییر و تحول نمی‌یابد و خود قرآن هم فرموده است:

﴿... فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَحْوِيلاً﴾[1]

---

۱. فاطر (۳۵) : ۴۳.

«هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوهٔ رفتار خدا (در معاملهٔ با ملتها) نخواهی یافت، و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.»

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَ لَآ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوٓءاً يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً﴾[1]

«(جزا و پاداش و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بد بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند).».

و از این رهگذر امت اسلامی کم کم رو به سوی تاریکی‌های مختلفی نظیر تاریکی جهل، تاریکی ضعف، تاریکی عقب‌ماندگی، تاریکی فقر، تاریکی جمود، تاریکی محدودیت و انحصار و ... نهاد. البته هیچ کدام از این پیامدهای ناگوار ـ چنان که عده‌ای بی‌بصیرت که هجوم فرهنگی، عقل و خرد آنها را ربوده می‌پندارند ـ به خاطر «دین» نبود، بلکه چنان که واضح است، به خاطر دوری تدریجی از حقیقت دین بوده است.



در آن هنگام که امت اسلامی در حال ضعف، عقب‌نشینی و افول بود، اروپا رفته رفته مسیر پیشرفت و توسعه را درست در حوزه‌هایی که وجودِ اسلامی از آنها عقب‌نشینی می‌کرد و حرفی برای گفتن نداشت در خود به ظهور رساند!

---

۱. النساء (۴) : ۱۲۳.

البته در این وضعیت چند چیز را باید در نظر گرفت که در وهلهٔ اول باورنکردنی و عجیب هستند، ولی در حقیقت اگر آنها را با سنن ربانی و وعده و وعیدهای الهی تطبیق دهیم، کاملاً منطقی و قابل فهم هستند.

تقریباً کل نهضت اروپا، با استمداد از اسلام صورت گرفته است. با این حال موضعگیری اروپا دربارهٔ اسلام، موضعِ منکرِ کینه‌ورزِ خشمگینی است که برای حمله کمین‌کرده است! اروپا در سایهٔ آنچه که از علوم مسلمانان، فنون و تمدن آنها اقتباس کرده بود، از قرون تاریک وسطای خود خارج شد. با این حال در همان وقت با اسلام و مسلمین، موضع عداوت و خصمانه‌ای داشت و البته چنین امری در چنان موضعی یک واکنش خود به خود یا طبیعی نبود.

اروپا حدود ده قرن در قرون وسطای تاریک خود به سر برد، ولی هرگز احساس اینکه در ظلمت است و یا حتی احساس تاریکی و تمایل به خروج از آن را در خود احساس نکرده بود جز زمانی که نور را دید و به عبارتی دیگر وقتی که با نور اسلام آشنا شد. ارتباط و پیوندی هم که با اسلام و به عبارتی عامل رهایی خود از ظلمت پیدا کرد، از سه طریق بود: یکی جنگهای طبیعی که اروپاییان را با سرزمینهایی آشنا کرد که وضع حیات و معیشت آنها در تمامی زمینه‌ها کاملاً با اروپاییان اختلاف داشت. دوم روابط تجاری‌ای که بندر جَنُوا[1] و ونیز[2] و سایر شهرهای دیگر با جهان اسلامی برقرار کردند. سوم هیئتهای تعلیمی‌ای که اروپا به مدارس اسلامی موجود در اندلس و صقلیه و سایر شهرهای مسلمان‌نشین ارسال می‌کرد و آن دانش آموخته‌گان با شور و شوق فراوانی که نسبت به تمدن،

---

۱. جَنوا یا جنوا (Genoa) از بنادر مهم ایتالیا بر ساحل مدیترانه و در دامنه کوههای آپنین و یکی از بزرگترین مراکز کشتیرانی است. به نقل از: سعیدیان، عبدالحسین : دایرةالمعارف شهرهای جهان، ص ۱۵۲، انتشارات علم و زندگی. (مترجم)

۲. ونیز (Venice) هم از شهرهای ایتالیاست که بر روی ۱۲۰ جزیره کوچک ایجاد گردیده است. این شهر، صدها سال قبل، مرکز بازرگانان ثروتمند بود و بعداز قرون وسطی، مرکز تجارت اروپا با مشرق زمین گشت. اقتباس از همان. (مترجم)

علوم و فکر اسلامی پیدا کرده بودند به شهرهای خود بر می‌گشتند.

اروپا از طریق این تأثیرات، بنا به گزارش ویلز مورخ انگلستانی در کتاب «چشم‌اندازهای تاریخ انسانی»[۱] و سایر مورخان غربی[۲] چیزی نمانده بود که به دین اسلام بگرود. در اینجا کلیسای اروپا دچار جنون شد و از طریق محکمه‌های تفتیش عقاید از یک جهت و مجبور کردن نویسندگان و شعرا از سوی دیگر با خشونت و وحشیگری هرچه تمامتر در برابر نفوذ و گسترش اسلام مقاومت کرد تا بتواند سیمای اسلام را در ذهن اروپاییان مغشوش کند و آن را به هرگونه نقص و عیبی متهم نماید و از این طریق اروپاییانِ متمایل به پذیرش اسلام، یا افرادی که از تمدن، علوم و اندیشه‌های اسلامی تأثیر پذیرفته‌اند، از آن متنفر و رویگردان شوند.

اکنون باید ما مسلمانان به طور خاص بدانیم که جور دانو برونو[۳] زنده زنده سوزانده شد. کوپرنیک[۴] و گالیله[۵] نیز به همین شکنجه تهدید شدند. زیرا آنها افکار علمی ای را به کار می‌گرفتند که از علمای اسلامی اقتباس نموده بودند. از

---

۱. ویلز : «معالم التاریخ الانسانیة» ترجمه : عبدالعزیز توفیق جاوید، ج ۳، ص ۹۶۶، چاپ لجنةالتألیف و الترجمة النشر، قاهره (مؤلف).

۲. به عنوان مثال ر.ک به :
زیگرید هونکه : شمس‌الله تشرق علی‌الغرب. (مؤلف)

۳. جوردانو برونو (۱۵۴۸ ـ ۱۶۰۰) فیلسوفی ایتالیایی بود که با متکلمین کلیسایی درگیری پیدا کرد. او اعتقاد داشت که هر انسانی دیدگاه خاصی نسبت به جهان دارد و حقِ مطلق، ورای ادراک انسان است. جهان در اندیشهٔ او مرکب از عناصر اولیه‌ای بود که در پرتو یک اصل کونیِ فراگیر فعالیت می‌کند. جوردانو به کفر و زندقه متهم شد و در ونیز سوزانده شد. اقتباس از : الموسوعة العربیة المیسرة : همان، ج ۱، ص ۳۶۳. (مترجم).

۴. نیکولا کوپرنیکوس (۱۴۷۳ ـ ۱۵۴۳) ستاره‌شناس و منجم هلندی و واضع نظریهٔ گردش زمین به دور خورشید. اقتباس از : همان، ج ۲، ص ۱۴۹۵. (مترجم).

۵. گالیله (۱۵۶۴ ـ ۱۶۴۲) دانشمند معروف ایتالیایی که به کارهای ریاضی، ستاره‌شناسی و علوم طبیعی مشغول بود. او علاوه بر کشفیات متعدد، از جمله طرفداران و تأییدکنندگان نظریه کوپرنیک بود و در این راه زجرهایی را متحمل شد. همان، ج ۱، ص ۵۹۷. (مترجم).

این رو می‌توان گفت که سوزاندن افراد و یا تهدید آنها به این نوع مرگ، در اصل یک موضعگیری صلیبی بوده است و مانند خود جنگهای صلیبی از همان اول تاریخ تا همین الآن یک نوع سنگدلی وحشیانه بوده و ما نمونه‌هایی از آن را در بوسنی و هرزگوین، کوزوو و چچن (در عصر دموکراسی، آزادی و احترام به «دیگران») دیدیم. هرچند که منابع اروپایی طبیعتاً به این حقیقت اشاره‌ای نمی‌کنند. آنچه در اینجا برای ما مهم است، تبیین این نکته است که در نتیجهٔ این گونه کارهای کلیسا، اروپا در بحران عظیمی گرفتار شد که آثار آن به صورت وبالی برگردن بشریت ماندگار شد. چرا که نتیجهٔ طغیان کلیسا در قرون وسطی (البته اروپا قبل از ارتباط با اسلام و مسلمانان، نمی‌دانست که کارهای کلیسایی طغیان است) این بود که اروپا از دین کلیسا متنفر شد و از پیروی آن سر باز زد. نتیجهٔ خشونتی هم که در برابر گسترش نفوذ اسلام از طریق شکنجه و سانسور اسلام نیز صورت گرفت این بود که اروپاییان از اسلام متنفر شدند و به آن نگرویدند. از این رو اروپا ناچار به میراث مشرکانهٔ یونانی و رومی خود بازگشت و افکار، ارزشها و اصول خود را در زمینهٔ دشمنی صریح و بی‌پرده با دین از آن گرفت.

اینجا بود که فاجعه‌ای پدید آمد که تا حال حاضر هم بشریت از آن در رنج و عذاب است و آن، پیدایش قدرت مادی، علمی، اقتصادی و تکنولوژیِ سرسام‌آور، و انحطاط روحی و اخلاقی گسترده‌ای است که بشریت در تاریخ خود تا این حد سقوط نکرده است. این وضعیت با وجود همهٔ غرابت و ناهمخوانی‌ای که دارد، برای مسلمانِ آگاهی که سنتهای الهی را درک می‌کند و از طریق کتاب خدا و سنت رسولش (ص) می‌داند که چگونه، و مسائل امور در عالم عینی و واقعی مطابق این سنن ثابت و تغییرناپذیر جریان می‌یابد، مشکلی ایجاد نمی‌کند. این وضعیت او را چنان مفتون و فریفته نمی‌کند که از دین خودش برگردد. زیرا او کتاب خدایش را می‌خواند که می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ...﴾[1]

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان به کار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم ...».

از این رو بخوبی می‌داند که، اینکه قومی کفار و ملحد باشند و از سوی دیگر درهای قدرت مادی، علمی، اقتصادی، جنگی و سیاسی ـ تا زمانی که خداوند با حکمت خود مقدر فرموده است ـ به روی آنها باز باشد، هیچ تناقض و تعجبی ندارد. زیرا به نیکی می‌داند که قرآنش می‌گوید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[2]

«... تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند) * (بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزاست (که با نقمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد) ...».

آری، این وضعیت برای مسلمانِ آگاهی که سنتهای الهی را درک می‌کند،

---

۱. الأنعام (۶) : ۴۴.
۲. الأنعام (۶) : ۴۴ ـ ۴۵.

هیچ تعجبی ندارد. ولی همین وضعیت برای کسی که این سنن و حکمتها را درک نمی‌کند، به صورت فتنه‌ای عظیم تجلی می‌یابد. زیرا او در ذهن خودش این گونه محاسبه می‌کند که اروپا در برهه‌ای از زمان، اهل دین بود و به همین خاطر در یک نوع ظلمت و تاریکی مطلق به سر می‌برد و جهل و جمود از هر سو آن را در محاصره گرفته بود. ولی همین که دین را دور انداخت، پیشرفت کرد، متمدن شد، و در همهٔ جوانب، جهشهای عظیمی رو به جلو انجام داد! بنابراین دین برادر دو قلو و همزاد تاریکی و عقب‌ماندگی است و کفر و الحاد و تمرد در برابر فرامین دین، برادر دو قلو و همزاد پیشرفت، تمدن و ترقی است!! واقعاً کسی که بصیرتش از درک سنتهای الهی و حکمت آن ناتوان است، گرفتار چه فتنه و بلایی است؟ البته ما در اینجا نمی‌توانیم، این فتنه را نقد و بررسی نماییم. زیرا در جای دیگری این را مورد ملاحظه قرار داده‌ایم.[۱] آنچه در اینجا اهمیت دارد مسئولیت امت اسلامی در این فتنه است که در حقیقت مسئولیت بزرگی است.

اگر امت اسلامی گرفتار بیماریها و امراضی که قبلاً گفتیم نمی‌شد، یا اگر این امت بیماریها و امراض خود را یکی یکی درمان می‌کرد و اجازه نمی‌داد که چنان که اکنون به صورت عینی می‌بینیم بزرگ شود و به حالت بحرانی در آید، به تقدیر الهی، صورتِ دیگری غیر از آنچه که اکنون می‌بینیم در روی زمین می‌دیدیم.

اروپا با علوم و فنونی که از مسلمانان آموخته بود، و نیز از طریق اضافاتی نظیر در هم شکستن قید و بندهایی که کلیسا به اسم دین به دست و پای آن بسته بود و در مسیر حرکت نوپای خود به علوم مسلمانان افزوده بود، رفته رفته قوی و توانمند می‌شد.

---

۱. به عنوان مثال: ر.ک به: محمد قطب: قضیة‌التنویر فی العالم الاسلامی. دارالشروق، قاهره، ۲۰۰۰ میلادی. (مؤلف).

این کتاب نیز با همین قلم تحت عنوان «ماجرای روشنفکری در جهان اسلامی» ترجمه شده است که ان‌شاءالله به زودی چشمش به نور چاپ و نشر روشن شود. (مترجم).

با این حال اروپا اولاً، هرگز به این مقدار قدرت و توانایی که امروزه در اختیار دارد نمی‌رسید، مگر به خاطر ضعف *مسلمانان* و از این رهگذر اروپای صلیبی با روحیه و انگیزهٔ صلیبی‌گری خود توانست سرزمینهای اسلامی را اشغال کند، منابع و درآمدهای آن را به غارت ببرد و ثروت و دارایی خود را چند برابر کند و هر روز بیش از پیش به وسایل و امکاناتی که زمینهٔ تسلط بیشتر آن را فراهم می‌آورد و مسیر چپاول ثروتهای مسلمانان را هموار می‌نماید، افزایش دهد.

در ثانی، اروپا هرگز به صورت تنها الگویِ قدرت و توان برای مردم در نمی‌آمد، بلکه [حداقل] دو الگو و نمونه برای قدرت و توان وجود پیدا می‌کردند: یکی مؤمن، و دیگری کافر؛ و مردم به راحتی می‌توانستند میان این دو تمایز قایل شوند و بهترین آنها را انتخاب نمایند. زیرا یکی از آنها یک قدرت توانمند، پیشرفته، متمدن، دانش‌آموخته، با فرهنگ، سرزنده و با جنب و جوش بود که برکت و آرامش آن را در برگرفته بود و به فرمودهٔ قرآن:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ ٱللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾[1]

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند. (و از تذکر عظمت و قدرت خدا و انجام عبادت و کسب رضای یزدان اطمینان پیدا می‌کنند.)...».

﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَ ٱتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ ...﴾[2]

«اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیا) ایمان

---

۱. الرعد (۱۳): ۲۸. ۲ - الأعراف (۷): ۹۶.

می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم (و آنها را از بلایا و آفات دور می‌داشتیم) ...».

دیگری یک قدرت توانمند در زمین، و از لحاظ مادی و علمی پیشرفته اما از برکت آرامش، محروم و بی‌نصیب بود و زمینه‌های اضطراب، خودکشی، جنون، بیماری روانی و عصبی و انواع مخدرات و جرم و جنایتها را پدید می‌آورد. همچنین یکی از این دو الگو ـ با وجود قدرت و توانی که داشت ـ هرگز در راه ستم به دیگران، غارت دار و ندار آنها و حاکمیت جبارانه و ذلیل‌کننده بر آنها نمی‌کوشید. در حالی که دیگری قدرت ستمگری بود که صرفاً به منظور فرونشاندن عطش سلطه‌طلبی خود از هیچ گونه عداوت و تلاشی برای خوارکردن دیگران فروگذار نمی‌کند! پس اگر دو الگو وجود داشت، دیگر فتنه‌ای پدید نمی‌آمد، و یا حداقل سراسر کرهٔ خاکی را در بر نمی‌گرفت.

* * *

غیبت امت اسلامی از عرصه جهانی، فاجعهٔ حقیقی و راستینی بود که که بشریت دچار آن شد. زیرا این امت با غیبت خود، میدان را از وجود الگوی صحیحی برای تمدن انسانی خالی کرد و به الگوی منحرف، اجازه داد که یکه‌تاز میدان باشد و مردم را نسبت به خدا، آخرت، دین، و اخلاقشان دچار فتنه و آشوب کند و البته حکمت خداوند از پدیدآوردن این امت، هدایت تمام مردم به سوی الگوی صحیح بوده است. خودش می‌فرماید:

﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَ

يَكُونَ ٱلرَّسُوُل عَلَيْكُمْ شَهِيداً ...﴾[1]

«و بی گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگرانِ لذایذ جسمانی طلب و روحانیت باخته، و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذایذ جسمانی کرده ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جادهٔ اعتدال مشاهده نمایید.) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنانچه دسته‌ای از شما راه او می‌گیرد، و یا گروهی از شما از جادهٔ سیرت و شریعت او بیرون رود، با آیین و کردار خویش برایشان حجت و گواه باشد)...».

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ...﴾[2]

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید. (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر نمایید و به خدا ایمان دارید ...».

زمانی که این امت رسالت خود را به صورت صحیح انجام داد، بسیاری از انسانها را از ظلمت رهانید و آنها را به سرزمین نور و روشنایی رهنمون شد؛ خواه آنهایی که به اسلام ایمان آوردند و به فرامین و قوانین آن ملتزم شدند و خواه آنهایی که بدون آنکه به آن ایمان بیاورند فقط نور و پرتو آن را اقتباس نمودند.

---

۱. البقره (۲) : ۱۴۳.

۲. آل عمران (۳) : ۱۱۰.

مانند خود اروپا و مسئلهٔ خروج از دوران تاریک قرون وسطی. ولی زمانی که به خاطر امراضی که در مسیر خود به آنها دچار شد و از ادای رسالت خود باز ماند، به طاغوت اجازه داد که دامنهٔ نفوذ خود را بر بشریت گسترش دهد و آنها را از نور به تاریکی رهنمون شود. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوْلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِ...﴾[1]

«خداوند متولی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکیهای (گمراهی شک و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون می‌شود. و (اما) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت (شیاطین و داعیان شر و ضلال) متولی و سرپرست ایشانند. آنان را از نور (ایمان و فطرت پاک) بیرون آورده و به سوی تاریکیهای (کفر و فساد) می‌کشانند ...».

با آنکه فاجعهٔ اصلی در نتیجهٔ غیبت مسلمان از عرصه رخ داد، با این همه مسئله به اینجا ختم نشد. آنچه فاجعه را گرانبارتر کرد، ظهور یهود و سیطرهٔ فعلی آنها بر اوضاع و احوال بشر بود. ممکن است از این مسئله غافلگیر شوید و حتی ممکن است آن را عجیب و غریب بدانید. با این حال بسادگی این مسئله را در وقایع تاریخی دنبال می‌کنیم.

در ابتدا، این سؤال را مطرح می‌کنیم که سیطرهٔ کنونی یهود از چه زمانی شروع شد و آنها چگونه توانستند به این وضعیت امروزی برسند؟ در پاسخ باید گفت که از هنگام انقلاب صنعتی. توضیح اینکه انقلاب صنعتی به دو عنصر

---

۱. البقره (۲): ۲۵۷.

اساسی نیاز داشت: یکی سرمایهٔ فراوانی که بتواند با آن کارگاهها را درست کند، و دیگری وجود کارگران انبوه در شهرهایی که این کارگاهها در آنها ساخته می‌شود.

کارگران در زمینهای زراعی‌ای به کار گماشته می‌شدند که در اختیار فئودالها و زمین‌داران بزرگ بود و آنها به مثابهٔ یک برده در آن زمینها کار می‌کردند و نه تنها نمی‌توانستند به شهر بیایند، بلکه حتی نمی‌توانستند بدون اجازهٔ فئودالها از یک مزرعه به مزرعهٔ دیگری منتقل شوند. زیرا در غیر این صورت به عنوان بردگان فراری قلمداد می‌شدند. از این رو ناگزیر باید برای فراهم‌کردن کارگران لازم برای انقلاب صنعتی، نظام فئودالیسم در هم شکسته می‌شد.

انقلاب فرانسه هم به همین خاطر صورت گرفت و در نتیجهٔ این انقلاب، «بردگان زمین» آزاد شدند و آزادی انتقال به آنها داده شد. برای همهٔ مردم هم نقش یهود در برافروختن شعله‌های انقلاب فرانسه از طریق جمعیتهای ماسونی که آن روزها در فرانسه گسترش یافته بودند، کاملاً واضح و مشخص است. هرچند ادعای یهود مبنی بر اینکه آنان پدید آورندگان انقلاب فرانسه هستند، از حد واقعیت در می‌گذرد. چراکه اگر خشم فروخوردهٔ متراکم و انباشته‌ای که در خلال سالها ظلم و ستم نظام فئودالی و جباریهای آن نبود، یهود نمی‌توانست انقلاب فرانسه را به صورتی که شکل داد، ساماندهی کند.

سرمایه لازم برای ادارهٔ انقلاب صنعتی، نیز در آن روزها تنها از دو طریق قابل تأمین بود: یکی فئودالها و دیگری روحانیان یهودی.

زمین‌داران و فئودالها کاملاً از فراهم‌کردن سرمایه لازم برای انقلاب صنعتی، سرباز زدند. زیرا آنها در وهلهٔ اول کشاورز بودند (هرچند به اسم، نام امرا بر آنها اطلاق می‌شد) و یک کشاورز هرگز مال خود را جز در کار کشاورزی که کاملاً آن را حفظ می‌کند و هرگونه احتمال و چرخهٔ این سرمایه را می‌تواند کنترل نماید، به خطر نمی‌اندازد. یک کشاورز بذر را می‌کارد و تا زمان برداشت محصول مواظب آن است. پس از برداشت محصول، مقداری از آن را مصرف می‌کند، مقداری از آن

را برای کشت آینده نگه می‌دارد و مابقی را در بازار می‌فروشد. اما انقلاب صنعتی در اوایل در بیشتر احوال چندان سودآور نبود! زیرا در آن زمان در شهرها، تراکم جمعیتی چشمگیری وجود نداشت و راهها برای گسترش تولید، نقل و انتقال آن در سطح گسترده هموار نبود. وسایل تبلیغاتی هم وجود نداشت. در حالی که همهٔ اینها برای سودآور بودن یک صنعت، الزامی بودند.

از همهٔ اینها گذشته موانع روانی‌ای در مقابل انقلاب صنعتی وجود داشت. مردم از فرط سادگی به تولید ابزاری و ماشینی روی خوشی نشان نمی‌دادند. زیرا به اعتقاد آنان شیطان با آن تولید تماس داشته و از این رو برکت زندگیشان را محو و نابود می‌کند. از این رو همواره تولید دستی را بهتر می‌دانستند.[1]

با این حال روحانیان یهودی با حرص و ولع عجیبی به تغذیهٔ مالی انقلاب صنعتی رو آوردند و حتی دهانشان از فرط خوشی پر از آب شد. زیرا آنها اموال و داراییهای خود را به صورت مستقیم در این کار درگیر نمی‌کردند و به این ترتیب در معرض سود و زیان قرار نمی‌گرفتند. بلکه آن را به صورت ربا، قرض می‌دادند و این شخصِ مقروض و بدهکار بود که بر حسب شرایط بازار، در معرض سود و زیان قرار می‌گرفت. اما این روحانیون قبل از قرض دادن مال و دارایی خود، اموال خود و سودهای آن را از طریق شرایطی که برای قرض‌دادن وضع کرده بودند، تضمین کرده بودند.

از این رو، انقلاب صنعتی از همان لحظهٔ اول در قبضهٔ آنها بود و آنان به صورت مدیران و چرخانندگان این انقلاب در آمدند و از طریق سودهای ربوی فراوان به خرید طلا پرداختند و به این وسیله در حوزهٔ پولی جهان حکومت را به دست گرفتند. پس از آن وسایل ارتباط جمعی را در اختیار گرفتند و از آن پس

---

۱. حدس مردم در این زمینه درست بوده و عملاً برکت از زندگی مردم رخت بر بست. البته نه به خاطر خود صنعت (چنان که افراد مذکور از روی سادگی تصور می‌کردند) بلکه به خاطر نظام رباخوارانه‌ای که این صنعت با آن اداره می‌شد. بعداً توضیح این مطلب خواهد آمد. (مؤلف).

سیاستمداران و دل و جان آنها را هم به قبضهٔ قدرت خود درآوردند و به این ترتیب بر تمام زمین تسلط پیدا کردند. وقتی که به این سیطره و سلطه دست یافتند، آتش جنگ را در میان کشورها برافروختند تا از این طریق صنعت اسلحه‌سازی را ـ که آنها از قدیم‌الایام پیش‌آهنگان و تاجران آن بودند ـ رواج دهند. از این رو صنعت سلاح‌فروشی، ثروتهای آنان را انباشته‌تر کرد و قدرت آنها را برای تأثیر در وضعیت بشر، افزایش داد.

آنچه گذشت، داستان اولین سرآغازهای سیطرهٔ یهود بود که اکنون بر بشریت حکمرانی می‌کند و البته با اختصار فراوانی گفته شد و در لابه‌لای آن، مطالب فراوانی برای تفصیل وجود دارد که اکنون جای آن نیست، ولی به صورت اجمالی فهرستی از آنها را ارائه می‌نماییم : ترویج فساد اخلاقی، بی‌بند و باری جنسی، الحاد، موادمخدر و انواع مختلف جنون؛ مانند جنون توپ [ورزشی]، جنون سرعت، جنون رقص و جنون مدگرایی و این در کنار نزاعهای مستمر بین‌المللی‌ای است که به جنون مسلح‌شدن نیز می‌انجامد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه نقش امت اسلامی در این مسائل چیست ؟ به بیان واضح‌تر مسئولیت امت اسلامی در این موارد تا چه حدی است ؟ در پاسخ باید گفت که این امت مسئولیت عظیمی بر گردن دارد. این امت اگر رسالت خود را به صورت صحیح اجرا می‌کرد و به مقتضیات آن رسالت در عالَم عینی و واقعی عمل می‌نمود، انتظار وقوع انقلاب صنعتی، قبل از هر جای دیگر طبیعتاً باید در سرزمینهایی که از لحاظ علمی و عملی پیشرفته‌تر بودند، کشیده می‌شد و این سرزمینها، در زمانی که امت اسلامی مشغول ادای رسالت خود بود، در اندلس[1] و صقلیهٔ[2] اسلامی و در سرزمینهای مختلف شرقی قرار داشت. حال

---

۱. اندلس : بخشی از اسپانیای کنونی است که مسلمانان در زمان فتح این کشور، اول به این منطقه دست یافتند. از آن پس نام اندلس بر تمامی اسپانیا اطلاق می‌شد. (مترجم).

۲. نام یکی از شهرهای مهم علم و تمدن اسلامی در اندلس است که امروزه سیسیل نامیده می‌شود.

می‌توان پرسید که اگر انقلاب صنعتیِ برآمده از اختراع ماشین آلات در داخل جهان اسلامی صورت می‌گرفت، آیا باز مبتنی بر سود و ربایی بود که در شریعت الهی حرام گردیده است؟ و اگر این در ـ که یهود با فشار عجیبی از آن نفوذ کرده است ـ بسته می‌شد، آیا این فرصت برای آنان پدید می‌آمد که از طریق رباخواری، جمع‌آوری طلا، خرید روح سیاستمداران و به فساد کشاندن اخلاقی مردم، به این سلطه و سیطره دست یابند؟ پاسخ اینها کاملاً واضح است و یا حداقل اکنون واضح شده است.



برتری‌یابی یهود و فسادطلبی آنان، بنا به فرمایش قرآن کریم، یکی از مقدرات خداوند متعال است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَآءِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً﴾[1]

«در کتاب (تورات) به بنی اسرائیل اعلام کردیم که دوبار در سرزمین (فلسطین و دور و بر آن) تباهی می‌ورزید و برتری‌جویی بزرگی می‌کنید و طغیان و عدوان را به غایت، و ظلم و جور را به نهایت می‌رسانید.»

حال دیگر فرقی نمی‌کند که این دو مرتبهٔ مذکور در آیهٔ مبارکه مربوط به تاریخ گذشته هستند، یا یکی از آن دو مرحله، گذشته و دومی سیطره‌ای است که امروزه می‌بینیم و این دیدگاه البته توسط دسته‌ای از افرادی که به تفسیر این آیه

← (مترجم).

۱ - الاسراء (۱۷) : ۴.

می‌پردازنده ارائه شده است. زیرا در کتاب خداوند (قرآن) به امکان بازگشت یهود به فسادشدن و فاسدکردن دیگران، اشاره شده است. همچنان که در ادامهٔ فرمایشهای خود بیان می‌کند که:

﴿... وَ إِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ...﴾[1]

«... و اگر (به زشتیها و پلشتیها) برگردید، ما هم (به مجازات و کیفرتان در همین جهان) بر می‌گردیم ...».

ولی کتاب خداوند به ما می‌آموزد که مقدربودن یک چیز و به عبارت دیگر عملکردهای ناصوابی که قَدَر الهی به آنها تعلق می‌گیرد، مسئولیت بشر را نفی نمی‌کند. به عنوان مثال در حادثهٔ غزوه اُحُد که برای مسلمانان اتفاق افتاد و به نوعی دربردارندهٔ مخالفت مسلمانان با تعلیمات رسول اکرم (ص) نیز بود، این آیه نازل شد که:

﴿أَوَلَمَّا أَصَٰبَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَ مَآ أَصَٰبَكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ ٱلْمُؤْمِنِينَ * وَ لِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْ...﴾[2]

«آیا (به ناله و فغان افتاده‌اید و بی‌حال و زبون شده‌اید) هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما داده است (و می‌گویید): این (کشتار و فرار) از کجاست؟! و حال آنکه (در جنگ بدر) در برابر آن، (پیروزی) کسب کرده‌اید (و از طرف کشته و اسیر گرفته‌اید؟!) بگو: این (شکست خوردن و کشته‌شدن) از ناحیهٔ خودتان (و نتیجهٔ مخالفت با رهنمودهای رسول خدا و پیروی

---

۱. الاسراء (۱۷): ۸.

۲. آل عمران (۳): ۱۶۵ ـ ۱۶۷.

از حرص و آزتان) است. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی تواناست (و پیروزی و شکست در حیطهٔ اختیار اوست) * و آنچه (در جنگ احد)، در روزی که دو دستهٔ (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا (و برابر اراده و قضا و قدر پروردگار) بود، و نیز برای این بود که (نفاق) منافقان را ظاهر گرداند ...».

این آیات به مؤمنین می‌آموزد که این امر، مقدر و نزد خداوند از حکمت خاصی برخوردار بود. با این حال هنوز مسئولیت آن برگردن شماست. زیرا شما با دستورات فرماندهٔ خود، یعنی پیامبر (ص) مخالفت کردید.

سیطرهٔ کنونی یهود نیز یک امر مقدر است و در پیشگاه خداوند از حکمت خاصی برخوردار است. با این حال مقدر بودنِ این امر، موجب نفی مسئولیت امت اسلامی که خداوند آن را برای الگوبودن و رهبری بشریت به عرصهٔ وجود آورده است، نمی‌شود. امت اسلامی در ادای رسالت خود، واقعاً تقصیر و کم‌کاری کرد. حال چه از طریق منازعاتی که موجب از بین رفتن حکومت مسلمانان در اندلس (و به عبارتی منارهٔ علم، تمدن و پیشرفت اروپا) شد که طی آن حتی بسیاری از حکمرانان و حکومتگرانِ مسلمانان برای درهم شکستن یکدیگر از صلیبی‌ها کمک و یاری می‌گرفتند و چه از طریق جمود فکری، روحی و علمی موجود در شرق، یا از طریق بدعتها، معاصی و انحرافات اعتقادی یا از طریق عدم آمادگی و فراهم نساختن امکانات لازم، یا از طریق صرف‌نظر کردن از عمران زمین یا از طریق سکوت در برابر استبداد سیاسی یا ... یا ... .

نتیجهٔ این کارها مطابق سنّت الهی، فروکش کردن وجود اسلامی از عرصه، و خالی شدن میدان از این وجود، به خاطر تغییری که در روح افراد نسبت به حقیقت اسلام پیدا شد، بود. اینجاست که قرآن می‌فرماید:

﴿ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...﴾[1]

«این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان حال خود را تغییر دهند (و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند بلکه سزاوار نقمت گردند) ...».

در اثر پنهان ماندن امت اسلامی در میدان و عدم حضور او در عرصه، قوای جاهلی‌ای که حاکمیت امروزی زمین را در دست گرفته‌اند ظهور کردند. حال چه منظور ما غرب به طور کلی باشد، یا خودِ امریکا، یا یهودیانی باشد که در همه جا سلطه و سیطرهٔ خود را پراکنده‌اند، و این است که امت اسلامی در این موارد در برابر خدا و تاریخ مسئول است.

* * *

در اینجا به نقطهٔ مهمی می‌رسیم که ناگزیر باید در پایان این بحث بدان اشاره کنیم. بسیاری از کسانی که دربارهٔ اوضاع موجود در جهان کنونی سخن می‌گویند میان دوگرایش مختلف در حال ترجیح وگزینش هستند: یکی به طور کامل امت اسلامی را ردّ و نکوهش می‌کند و دیگری به صورت کامل غرب و توطئه‌های آن بر ضد اسلام را ردّ می‌نماید. هر گروه هم با گرما و حرارت عجیبی از گرایش خود دفاع می‌کند و سرزنش ـ و احیاناً لعن و نفرین ـ خود را متوجه دیگری می‌کند.

این گونه اندیشیدن به نتایج خطایی منتهی می‌شود؛ خواه سکولاریستها

---

۱. الأنفال (۸) : ۵۳.

چنین کاری را انجام دهند که همواره با دید مسخره به مسئله توهم توطئه می‌نگرند، و خواه اسلامگراهایی که همه‌چیز را با توطئه موجود بر ضد اسلام تفسیر می‌نمایند. زیرا هر دو مورد با هم وجود دارند! و اثبات وجود یکی از آنها، هرگز به معنی نفی مطلق دیگری نیست. چراکه این دو، نه تنها متعارض نیستند، بلکه حتی مصاحب و هم مسیر هم هستند. کم‌کاری و قصور امت اسلامی یک حقیقت است و توطئه غرب نیز بر ضد اسلام یک حقیقت غیرقابل انکاری است که جز افراد اهل مغالطه آن را نفی نمی‌کنند. این دو با هم در تعامل و تفاعل هستند و اگر کم‌کاری و قصور امت اسلامی نبود، غرب صلیبی نمی‌توانست توطئه خود دربارهٔ امت اسلامی را به اجرا بگذارد و آن را عملی کند. از سوی دیگر اگر توطئه غرب هم در کار نبود، تمامی تلاشهای امت اسلامی که به منظور بیداری از خواب‌گران انجام داد نقش بر آب نمی‌شد و حدیث شریف نبوی که در آغاز کتاب آن را نقل کردیم به دو امر همراه و همزاد هم اشاره می‌کند: یکی حملهٔ گرگ آسای دشمنان دین به گلهٔ امت اسلامی (یعنی توطئه) و دیگری کف آسا بودن امت اسلامی به خاطر وجود «وهن» در آنها که همان دنیا دوستی و مرگ‌گریزی و یا تنفر از آن است و این حدیث احوال ما را با دقت هرچه تمامتر بیان می‌کند و می‌توان آن را نمادی عینی از وحی و اعجاز الهی به شمار آورد.[1]

---

۱. به قول حضرت مولانا:

بشنوید ای دوستان این داستان، خود حقیقت «نقد حال ما»ست آن

مثنوی دفتر اول (مترجم)

فصل سوم

امکانات مسلمانان

مسلمانان در جای جای این کرهٔ خاکی با حیرت و سرگردانی عجیبی در آمد و شدند و از خود می‌پرسند در برابر جهانی شدن چه باید کرد ؟ و آیا ما برای این رویارویی در حال حاضر و حتی در آینده چیزی در دست داریم؟ برای پاسخ گفتن به این سؤال باید گفت که در حال حاضر، عملاً جواب، سخت و دشوار است. با این حال باید گفت که نه؛ زیرا جهانی شدن غول و هیولای شکست‌ناپذیری است و مردم در برابر آن چاره‌ای جز تسلیم و اذعان ندارند. رویارویی با جهانی‌شدن به صورت عملی در کنگره‌ای که در شهر «سیاتل» برپا شد انجام گرفت. با این حال متأسفانه این کنگره توسط مسلمانان برگزار شد.

اینکه گفتیم جواب، سخت و دشوار است، به خاطر احوال سوء و نابسامانی است که دامنگیر مسلمانان شده است. امت اسلامی در تمام تاریخ خود هرگز به این حد از حقارت در برابر خود و دیگران سقوط نکرد. هرگز به چنان حدی نرسید که طرد و آواره شود و هزاران و بلکه صدها هزار نفر از پیروانش در اروپا، افریقا و آسیا ذبح شوند و او هیچ تحرکی نکند و عملاً کاری انجام ندهد که یا حداقل

جلوی این قتل و کشتارها را بگیرد و یا پاسخی به آنها بدهد. امت اسلامی به حالتی رسیده که سرزمین فلسطین و قدس را از او می‌گیرند و او مانند یک تماشاچی دست بسته، فقط به آنچه انجام می‌شود، می‌نگرد.

از سوی دیگر، هرگز تمام جهان مانند زمان کنونی برای رویارویی با اسلام این‌گونه متحد نشده بودند که حقوق آن را به صورتی علنی ببلعند، دار و ندار آن را چپاول کنند، و با دین، اعتقادات، و پشتوانه‌های وجود فکری، روحی و مادی آن به جنگ و ستیز برآیند و او دست بسته و بی‌اراده باشد و اگر حرکت و جنبشی انجام می‌دهد، و یا حتی در دلش احساس قیامی می‌کند، انگشت اتهام جوامع بین‌المللی به سوی او دراز می‌شود و بر سرش فریاد بر می‌آورند که اینها بنیادگرا و تروریست هستند، آنها را بکشید یا به صورت اسیر و دست بسته به زندان بیفکنید و در عین حال نوعی نقص و کمبود رسواکننده در ابزارها و امکانات رویارویی دیده می‌شود. چرا که از جمله ادوات و امکانات لازم برای رویارویی، داشتن علم و آگاهیِ تکنولوژیکی و صنعتی است و امت اسلامی در هر دو حوزه تا حدّ افلاس، فقیر و ندار است. از سوی دیگر دشمنان درنده آماده‌اند تا تر و خشک را با هم ببلعند و از این رو هرگونه تلاشی در راستای کسب فن (تکنیک) تا توسعهٔ تولید عاطل و باطل بماند. با این حال از قدیم‌الایام و از همان روزگار نوجوانی یکی از احادیث پیامبر (ص) مرا به فکر و تأمل واداشته است که می‌فرماید:

﴿مَنْ رَأی مِنْکُم مُنْکَراً فَلْیُغیِّرْهُ بِیَدِهِ، فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَ هُوَ أَضْعَفُ الایمانِ﴾[1]

«هرکدام از شما امر منکری را مشاهده کرد، بکوشد آن را با قدرت و نیرو تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش و باز اگر نتوانست با قلب خود آن را تغییر دهد و البته این ضعیف‌ترین درجهٔ ایمان است.»

حدیث دیگری در همین راستا می‌فرماید:

﴿فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِیَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ مَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَ مَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ و لَیْسَ وَرَاءَ ذَلِکَ مِنَ الاِیمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ﴾[2]

«هرکس با دست (قدرت) در برابر آنها به جهاد بپردازد، مؤمن است، و هرکس با زبانش به جهاد با آنها بپردازد، مؤمن است و هرکس با قلبش با آنها به جهاد برخیزد مؤمن است و غیر از این‌ها دیگر ذره‌ای ایمان وجود ندارد.»

آنچه برای من جالب توجه بود این است که حضرت رسول (ص) مخالفت قلبی با یک امر منکر را «جهاد» و «تغییر» نامیده است هرچند این تلاش صرفاً یک حالت قلبی است و چیزی از عالَم واقع را که قرار است تغییر داده شود، تغییر نمی‌دهد.

بعدها وقتی که آگاهتر شدم و تجربیات بیشتری کسب کردم، امور زیادی را دربارهٔ معانی آن حدیث فهمیدم که قبلاً با آن ناآشنا و غریب بودم و بر من

---

۱. متفق علیه.

۲. به روایت مسلم.

پوشیده بود.

یک سپاه در میدان جنگ ممکن است شکست بخورد و عقب‌نشینی کند و دشمن او را مجبور به خروج از جبههٔ نبرد کند. آری، اما قلعه‌ای وجود دارد تا در آن دمی بیاساید و منتظر فرصتی برای بازگشت به میدان جنگ باشد و تا زمانی که از قلعه دفاع می‌کند و آن را به دست دشمن نمی‌سپارد، باز در حالت جهاد است. زیرا هنوز هم از نظامیگری خود و توانمندیهایی که دارد، محافظت می‌کند. اما وقتی که قلعه را تسلیم کرد، همه چیز تمام می‌شود و شکست گریزناپذیر را بالاجبار قبول می‌کند.

این قلعه، نسبت به امور منکر، همان قلب است. از این رو پیامبر (ص) ناپسند دانستن قلبیِ امور منکر را جهاد نامیده و از آن تحت عنوان «تغییر» نام برده است، با آنکه این امر چیزی را در عالم واقعی تغییر نمی‌دهد.

کسی که قلباً چیزی را بد و ناپسند می‌داند، تسلیم وضعیت موجود نمی‌شود، و هرگز وجود آن را به صورت یک امر قانونی نمی‌پذیرد. او عالم واقع را درست نمی‌داند، و نمی‌پذیرد که چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر آن وجود ندارد. او فکر می‌کند که در حال حاضر نمی‌تواند به خاطر ضعفی که دارد در برابر خشونت و طغیان منکَر، آن را تغییر دهد. ولی ایمان دارد که موضع او درست است و اساساً آنچه که وجود آن درست و قانونی است، موضعگیری او است. ولی امر منکر، نه درست است و نه وجود آن قانونی است. هرچند در حال حاضر حاکم و همه کاره است. حال می‌توان پرسید که آیا این شخص با کسی که قلعه را تسلیم کرده و دست از جهاد کشیده است، مساوی و یکسان است؟ طبیعتاً نه و اساساً هیچ وقت با هم مساوی نیستند. درست است که اولی در حال حاضر نمی‌تواند تغییری ایجاد کند و حتی اختیار خودش را هم در دست ندارد. در محاصرهٔ همه جانبه قرار گرفته و مقهور واقع شده است. با این حال هنوز به مسئلهٔ خودش اعتقاد کامل دارد. و هنوز هم منتظر است و دنبال فرصتی می‌گردد تا دوباره از قلعه

خارج شود و به میدان جنگ برگردد. اما دومی اساساً کل مسئله در روح و روانش تمام شده و حساب می‌شود و به واقعیت موجود تن داده و دیگر در فکر تغییر آن نیست و حتی ممکن است گذشتهٔ خود را نیز محکوم کند و تصمیم دارد که هرگز مانند گذشته نشود!

در حقیقت تفاوت عظیمی میان این دو موضعگیری وجود دارد و پیامبر (ص) با توجه به آموزه‌های الهی خود، تفاوت میان این دو جهتگیری را درک کرده بودند. با این حال همواره افراد را از دل بستن مملو از آرامش و ثبات به این وضعیت بر حذر می‌داشت. زیرا از طریق تعلیمات الهی دریافته بود که نفس انسانها به سوی راحتی و آرامش تمایل دارد. این است که با ندای تحذیری رسایی می‌فرماید: «البته این ضعیف‌ترین درجهٔ ایمان است ... و غیر از این‌ها دیگر ذره‌ای ایمان وجود ندارد.»

تا از این طریق شخص مؤمن در شرایط و احوالی که قرار دارد، از این وضعیتِ آخر خود تکانی بخورد. از سوی دیگر کسی که قلباً چیزی را منکر و ناپسند می‌داند، هرگز در آن امر که فعلاً از تغییر دادنِ آن عاجز و ناتوان است جز با اکراه و اجبار، مشارکت نمی‌جوید؛ زیرا اگر با رضا و خشنودی خود در آن مشارکت بجوید، گویی قلعه را دو دستی تقدیم دشمن کرده و تصمیم دارد که دیگر به میدان جنگ و جهاد بر نگردد. و این همان «جهاد»ی است که رسول اکرم (ص) بدان اشاره کرده است. چون این شخص در برابر سقوط و شکست درونی جهاد می‌کند. زیرا این شکست و سقوطها از آنجایی که جزو بیماریهای قلب و دل و درون هستند، چاره و مداوایی ندارند و همچنان که خودش فرموده است:

﴿أَلاَ وَ إِنَّ فِي الجَسَدِ مُضْغَةَ إِذا صَلحَتْ صَلحَ ٱلجَسَدُ كُلُّهُ وَ إِذا فَسدَتْ فَسدَ ٱلجَسَدُ كُلُّهُ أَلا وَ هِيَ القَلَب﴾[1]

۱. به روایت بخاری و مسلم.

«آگاه باشید که در بدن (هر فرد) پاره گوشتی وجود دارد که اگر آن پاره گوشت اصلاح شود، تمام بدن اصلاح می‌شود، و اگر آن پاره گوشت فاسد شود، تمام بدن فاسد و تباه می‌شود. آگاه باشید که آن پاره گوشت، قلب است...».

* * *

امت اسلامی ممکن است در میدان اقتصادی و صنعتی در حال حاضر چیزی را در اختیار نداشته باشد که از طریق آن بتواند در برابر توفانی که آن را جهانی شدن می‌نامند و می‌خواهد سلطه و سیطرهٔ خود را در تمام کرهٔ خاکی بگستراند مقاومت کند. گفتم: «ممکن است» و نگفتم حتماً و خواستم بر منوال احتمال سیاهی که طرفداران جهانی شدن آن را تصویر می‌کنند سخن نگفته باشم. زیرا آنها معتقدند که جهانی شدن برنامهٔ زیرکانه و هوشیارانه‌ای است که کسی نمی‌تواند در برابر آن مقاومت و ایستادگی کند. با این حال این امت در حال حاضر هم اگر به قلعهٔ خودش بر گردد، از امکانات زیادی برخوردار است و از جمله در برابر شکست قلبی و درونی‌ای که بر دل شکست خوردگان سایه افکنده در حفظ و امان خواهند بود.

در اینجا به بررسی مسائل اقتصادی نمی‌پردازیم و بحث و بررسی آن را به متخصصان و کارشناسان اقتصادی می‌سپاریم. با این حال فقط اشاره می‌کنیم که منطقه‌ای که بنا به تقدیر الهی اسلام در آن گسترش یافت، از لحاظ منابع طبیعی، آب و مواد خام یکی از غنی‌ترین نقاط زمین است و از لحاظ تعداد جمعیتی نیز چیزی در حدود یک میلیارد نفر جمعیت دارد. این امت با وجود ضعفی که از آن در رنج و عذاب است دارای اتحادیه یا اتحادیه‌های اقتصادی است

که از منابع و نیروهای آن به نحو احسن بهره‌برداری می‌کند. از این رو می‌تواند در برابر فشارهای دیگران ایستادگی کند. یعنی همان چیزی که امروزه در مالزی اتفاق افتاد که با وجود موانع صعب‌العبوری که عملاً بر سر راه آن قرار داده می‌شود تا نتواند از محاصرهٔ سلطه‌طلبان جهانی خارج شود.

در مورد علم و دانشِ تکنیکی نیز باید گفت که می‌توان با وجود موانع متعدد آن را کسب کرد. مغزهای اسلامی‌ای که به خاطر شرایط خاص و یا شرایط عام مجبور به هجرت به غرب شده‌اند، دانش و آگاهی لازم را به دست می‌آورند و حتی خود غرب هم از علم و اطلاع آنها در دقیق‌ترین امور نظیر انرژی اتمی و فضانوردی نیز بهره می‌گیرد!

با این همه ادامه و تفصیل این مسئله را به متخصصان و کارشناسان واگذار می‌نماییم. دربارهٔ امور دیگر نیز باید گفت که تمامی افراد امت اسلامی، قابلیت کسب تخصص را دارند و نیروهای متعددی را در امور عقیده، اخلاق، ارزشها، اصول، مسائل انسانی، اهداف وجودی و معیار تولید و ... در اختیار دارد. همهٔ افراد مسلمان در این امور نوعی مالکیت خصوصی دارند. به این معنی که این امور جزئی از وجود شخصی او هستند که هرگز از ذات و وجود او جدا نمی‌شوند و او می‌تواند هر قدر هم که فتنه و آشوبهای پیرامونی زیاد باشد در داخل قلعهٔ قلبش از آن دفاع کند.

همهٔ افراد مسلمان در این امور از نوعی ره توشهٔ ربانی برخوردارند که هرگز دست باطل به دامن آن نمی‌رسد. در حالی که غرب در این حوزه‌ها بضاعت اندک و حتی فریبنده‌ای دارد که با وجود زرق و برقی که دارد، چندان جالب توجه نیست. سرمایه و دارایی غرب در این حوزه‌ها ساختهٔ بشر است و آنان به خاطر شرایط خاص خودشان در نازل‌ترین سطح انحطاط روحی و اخلاقی هستند. هرچند که شاید بپندارند که داراییهای روحی و اخلاقی آنان دارای رنگ و بوی فراگیر انسانی هستند که همهٔ جهان را در بر می‌گیرد و یا باید در بر بگیرد.

اکنون باید پرسید که انسان از نظرگاه غرب چگونه موجودی است؟ انسان از دیدگاه آنها حیوانِ داروینی تکامل یافته‌ای است که عقل و حیوانیت ! او تکامل یافته و از این طریق توانسته است بیندیشد، سخن بگوید و امکانات و ابزارها را به کار بگیرد و یک تمدن مادی را پدید بیاورد. اهداف او در زندگی بهره گیری حسّی از یک سو و پیروزی در تنازع بقا از سوی دیگر است. ابزارهایی هم که در این نزاع و کشمکشها به کار می‌برد، علم، جنگ و سیاست است. علاوه بر این، انسان بنا به تعریف غرب، مرجعی است که مرجعیتی بالاتر از او وجود ندارد. یگانه توجیه هرآنچه که انجام می‌دهد این است که «او آن کار را انجام داده است» *انگار که او خداست.*

این «حیوانِ خدا شده» می‌خواهد «تمدن» خودش را بر تمام زمین تحمیل نماید! ولی به خدا قسم هرگز چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد و هرگز خداوند چنین اذن و اجازه‌ای را به آنها نمی‌دهد. انسانی که خدا آفرید، متعالی‌تر و مکرم‌تر از آن است که این تمدن فریبندهٔ پرزرق و برق بتواند آن را در حصر و حدود خود محدود نماید. قرآن دربارهٔ این انسان می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَاتِ و فَضَّلْنَٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾[1]

«ما آدمیزادگان را (با اعطای عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نمودیم، و بر بسیاری از آفریدگان کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

۱ - الاسراء (۱۷) : ۷۰.

این انسان پاره‌ای از گِل و لای زمین و نفخه‌ای از روح الهی است.

﴿اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلٰئِکَةِ اِنِّی خَٰلِقُ بَشَراً مِّنْ طِینٍ * فَاِذَا سَوَّیْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ﴾[1]

«وقتی (این گفتگو در ملأ اعلی و عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم. * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجدهٔ (بزرگداشت و درود) ببرید ...».

و کسانی که تنها با پارهٔ خاکی آن سر و کار دارند و نفخهٔ روحانی آن را نادیده می‌گیرند، انگار با انسان سر و کار ندارند و تنها با یک حیوان و غول درهم و برهم سر و کار دارند که خداوند آن را بسی فروتر از حیوان می‌داند و دربارهٔ آن می‌فرماید:

﴿... لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لَّا یُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ ءَاذَانٌ لاَ یَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَٰئِکَ کَٱلْأَنْعٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَٰئِکَ هُمُ ٱلْغَافِلُونَ﴾[2]

«...(این بدان خاطر است که) آنان دلهایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهایی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضا چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند

---

۱. الاسراء (۱۷): ۷۰.
۲ - الاعراف (۷): ۱۷۹.

و بلکه سرگشته‌اند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند) اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.»

همهٔ پیشرفت علمی، تکنولوژی، اقتصادی، نظامی و سیاسی‌ای که در اختیار دارند نمی‌تواند شافع آنها شود و آنان را از این همه سقوط و هبوط برهاند مگر اینکه به انسانیتی برگردند که خداوند آن را از پاره‌ای گِل و لای و نفخه‌ای از روح آفریده است.

اما خداکردنِ آن حیوان ـ جهانی‌شدن نیز جزئی از این خداپنداری است ـ مورد لعن و نفرین خداوند است و از این گذشته بنا به سنت الهی بر روی زمین رو به سوی زوال و افول است هرچند که یاران و یاوران آن، آن را در برهه‌ای از زمان بزرگ‌تر از بزرگ بکنند!

تمدن غربی بدون شک امور و موارد مثبت فراوانی را در اختیار دارد و کسی جز افراد اهل مغالطه منکر آن نمی‌شوند و باز دارای جوانب منفی فراوانی است که جز سفسطه‌بازان جدلکار، آن را نفی و انکار نمی‌نمایند. اموری نظیر پیشرفت تکنولوژیکی، نبوغ سازمانی، تلاش در کارها، پشتکار و جدیت امور مثبتی هستند و این امور بنا به سنت الهی موجب بقای این تمدن و طول عمر آن شده‌اند. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ﴾[1]

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم

---

۱. هود (۱۱): ۱۵.

داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت موجود در پیکرهٔ هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم (چراکه مدار این جهان بر اعمال استوار است؛ نه بر نیات و مقاصد، و بر این خوان یغما چه دشمن، چه دوست) ...».

با این حال فساد اخلاقی و روحی، هرج و مرج جنسی و بی‌بند و باری، افراط، لاابالیگری، شرابخواری، موادمخدر، جرم و جنایت، طغیان ناحق در روی زمین، به ذلت کشاندن دیگران همه امور منفی هستند و در آینده بنا به سنت الهی موجب نابودی این تمدن خواهند شد حتی اگر سالهای زیادی هم در عرصهٔ وجود باشند. زیرا سنت الهی می‌فرماید:

﴿... حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ﴾[1]

«... تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان را مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند)...».

﴿قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ﴾[2]

«پیش از شما (ای مؤمنان، دربارهٔ گذشتگان) قواعد و ضوابطی بوده است (که ثابت و تغییرناپذیر به مرحلهٔ اجرا در آمده است

---

۱. الأنعام (۶) : ۴۴.
۲. آل عمران (۳) : ۱۳۷.

و امور اجتماعی بشر در برابر آن چرخیده و گردیده است و همیشه هم چنین خواهد بود) پس در زمین به گردش بپردازید و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان (حق که پیوسته با باطل در جنگ است) چگونه گشته است.»

﴿وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾[1]

«چه آبادیها و شهرهای بسیاری که با وجود اینکه (مردمانشان) ستمگر بوده‌اند، ما بدیشان مهلت داده‌ایم، (و در عذابشان شتاب نکرده‌ایم، تا بلکه بیدار شوند و به سوی ما برگردند. ولی چون به ستمکاری و زشتکاری ادامه داده‌اند) بعدها ایشان را به عذاب گرفتار نموده‌ایم (و در زیر ضربات مجازات گرفته‌ایم. پس ای کافران! به سبب تأخیر عذاب مغرور نشوید و بدانید که) برگشت (همگان در روز قیامت به سوی خداوند، و تمام خطوط منتهی) به من است (که خالق جهانم، همان گونه که آغاز از من بوده است)...».

این تمدن دارای یک جنبهٔ وجودی است که در آن حق و باطل به هم در می‌آمیزد و بسیاری از مردم نمی‌توانند آن را درک کنند و از همین (رو) عدهٔ کثیری به دام این فتنه گرفتار می‌آیند. زیرا زرق و برق این تمدن آنها را می‌گیرد و چشمشان را بر روی بدیها و سیئات آن تمدن می‌بندد. منظور از این جنبه بحث «دموکراسی» و «حقوق بشر» است.

هیچ کس باور نمی‌کند که این سخنان نمایشنامهٔ زیبایی است که به اندازهٔ حق و حقیقتی که دارد، مملوّ از باطل و ناحقی است. بدون شک بارزترین وجه

---

۱ - الحج (۲۲) : ۴۸.

این حقیقت، آزادی سیاسی و حقوق و ضمانتهایی است کـه «مـلتها» در بـرابـر حکومتهای طغیانگری که قبلاً زمام امور آنها را در دست داشتند کسب کردند و «فرد» در مقابل «دولت» آن را به دست آورد.

اما باید پرسید کسی که در پشت پردهٔ این نمایشنامه، حوادث و جریانها را می‌چرخاند، و در وهلهٔ اول صرفاً یک فرد معمولی به چشم می‌آید که در بیشتر موارد آن را «قانون‌گذار» می‌نامند و انگار حاکم تمام امور است و سرنوشت کارها را رقم می‌زند کیست؟

در جواب باید گفت که در واقع این شخص یا فرد، کسی نیست جز سرمایه! کسی هم که سرمایه را در اختیار دارد، به صورتی کاملاً بدیهی و واضح، یـهود است! از اینجا روشن می‌شود که چگونه یهود در امریکا که تعداد کمی هستند، می‌توانند رؤسای جمهوری را تعیین کنند و هرگاه بـخواهـند، آنـها را بـر کـنار می‌کنند و یا اگر به خواسته‌های آنها تن در ندهد مانند جان کندی آن را در سال ۱۹۶۳ میلادی ترور می‌کنند.

در آن کشور شهروندان نمایندگان پارلمان را انتخاب می‌کنند. یعنی کسانی که دولت را محاکمه می‌کنند و برای آن سیاست تعیین می‌کنند. این شهروند با آزادی تمام و بدون هیچ فشار و حقه‌ای نماینده دلخواهش را انتخاب می‌کند. آری، اما چه کسی به شهروندان برای انتخاب نمایندگان جهت مـی‌دهد؟ یک هوش فوق‌العاده یا یک اندیشهٔ ذاتی و یا تعمق در بررسی امور و ارزیابی آنهاست ؟ و یا وسایل ارتباط‌جمعی و رسانه‌های گروهی است که این افکار موردنظر را در ذهن او تزریق می‌کند و او را به جهت‌دهی موردنظر سوق می‌دهد؟ در ادامه باید پرسید که این‌گونه رسانه‌ها در اختیار و تملک چه کسانی است ؟!

حقیقتاً رقابت شدیدی میان «احزاب» برای به دست آوردن کرسیهای بیشتر به منظور سیطره بر مسند حکومت وجود دارد. این رقابتها نیز کاملاً از هر گونه دخالت حکومت وقت دور است. با این حال در نهایت چه تفاوتی میان این دو نوع

حکومت (حکومت موجود و حکومتی که می‌خواهد به سر کار بیاید) در همان مسئله اصلی یعنی سیطرهٔ سرمایه و سرمایه‌داران وجود دارد؟ آیا تفاوت اصلی‌ای دیده می‌شود ؟ در اینجا هرکس آزاد است که بپندارد که خودش اداره کنندهٔ امور است! و یا عده‌ای دیگر بپندارند که «ملت» در حقیقت مادامی که مصالح سرمایه‌داری را به خطر نمی‌اندازد، حاکم امور است.

اگر به شعاری برگردیم که یهودیان دربارهٔ انقلاب فرانسه عَلَم کرده بودند و همین دموکراسی نیز از بطن آن متولد شد، امور مفید و فراوانی را درک می‌کنیم. شعار آنان عبارت «Laissez Passer - Laissez Faire» بود. معنی عبارت اول «بگذار هرچه می‌خواهد انجام دهد» و معنای عبارت دوم «بگذار از هر طرف که می‌خواهد، عبور کند.» است.

حال باید پرسید که چه کسی انجام می‌دهد و چه کسی عبور می‌کند ؟ آن که مطابق میل و ارادهٔ خود عمل می‌کند مردم، ملت، قانونگذار، و فرد است که هرچه می‌خواهد انجام می‌دهد و این «هرچه می‌خواهد» عملاً از طریق جهت‌دهیِ طراحی شده، راه را برای آزادی الحاد و آزادی فساد اخلاقی تحت عنوان «آزادی شخصی» باز می‌کند که یکی از ارکان اصلی دموکراسی و یکی از اهداف اساسیِ فلسفهٔ وجودیِ آن است.

اما «آنچه از هر طرف که بخواهد عبور می‌کند» سرمایه است. موانع از سر راه آن برداشته می‌شوند تا سودهای آن چند برابر شود و دیگر فرقی نمی‌کند که چه وسایلی را برای این برنامه باید به کار گرفت و اساساً از کجا عبور می‌کند؛ مردم، ملت، قانونگذار یا بر فرد؟ گاهی این سیر و عبور حقیقتاً مفید است و گاهی هم موجب قتل عام و هلاک‌کردن روح و اخلاق است و در هر حال سرمایه، برندهٔ اصلی و در بسیاری موارد تنها برنده است!

به این ترتیب در این دموکراسی حق و باطل درهم می‌آمیزند و گاه گاهی حق پیروز می‌شود، اما بارها باطل پیروز می‌گردد. هرچه باشد اکنون باید ببینیم که

جهانی شدن وقتی که بر وجود ما سایه بیفکند، چه ره‌آوردی برای ما دارد ؟ آیا امور مثبت خود را برای ما به ارمغان می‌آورد و یا امور مخفی خود را به سوی ما صادر می‌کند؟



پیشرفت تکنولوژیکی و علمی تا زمانی که به «مصالح» آنان «ضرر» نزند، مجاز است. اما «اسرار» اساسی‌ای که پیشرفت حقیقی بر پایهٔ آن استوار است، خاص خود آنان است و کسی اجازهٔ داشتن آنها را ندارد و چه بسا علما و دانشمندان اتم از اتباع جهان سوم ـ و به ویژه جهان اسلامی ـ در شرایط نامعلومی کشته شدند یا هواپیمای آنها منفجر شد و یا به منظور خدمت به مصالح یک کشور خاص، خریده شدند.

درست است که اگر زمینهٔ آزادی فراهم آید بیشتر آنها مایلند که خود و علمشان را به معرض فروش بگذارند. زیرا وطن اصلی آنها به آنان توجهی نمی‌کند و آنها را به تحقیق و جستجو تشویق نمی‌کنند و از علم و تکنیک آنان بهره‌برداری نمی‌نمایند. با این حال این امور سوء نیت دیگران را نیز نفی نمی‌کند: دیگرانی که یا از این علم و آگاهیها به نفع خود استفاده می‌کنند و یا آن را از روی زمین بر می‌دارند!

دربارهٔ فساد اخلاقی و روحی‌ای هم که گفته شد، حرفها می‌توان زد. زیرا این جنبه در حقیقت از بارزترین جوانب جهانی شدن است و هر روز از طریق ماهواره‌هایی که انواع رذایل را بسط و گسترش می‌دهند ریشه‌دارتر می‌شود. شیوه‌های آموزشی هم که خواستار حذف هرگونه ارزشهای ذاتی این امت اعم از دین، اخلاق، آداب و رسوم، و اصول هستند، ارائه می‌گردند و کنگره‌هایی نیز به منظور نشر و گسترش تمرد علنی در برابر اوامر الهی برگزار می‌شود که تصمیمات

خود را با تأکید بر مردم تحمیل می‌نماید و معترضین به این گونه تصمیمات را به محروم کردن از «رحمت» صندوق بین‌المللی پول و یا سایر مؤسسات استعبادی دیگر، تهدید می‌نماید.

دموکراسی نیز که به خاطر آن بر «بیچارگان» جهان سوم و واماندگان در زیر سازمانهای استبداد سیاسی، منت می‌گذارند، در این بازی شرکت دارد.

عبارت «Laissez Faire» که به معنی «بگذار هرچه می‌خواهد انجام دهد» می‌باشد، در اصل به معنی بگذار ملحد شود، بگذار عربده‌جویی کند، بگذار فسق بورزد، بگذار میراث و سنت را تخریب کند، بگذار اصول را نابود کند و این مسئله شاهراهی را برای ورود به دموکراسی وارداتی در اختیار او می‌گذارد و انسان‌ها را با تمام وسایل موجود نظیر رسانه‌های گروهی، روشهای آموزشی، برهنه کردن زنان در خیابانها، کازینوها، کنار دریاها، کتابخانه‌ها و پارلمان‌ها برای دستیابی به آن تشویق می‌نماید.

حقوق و ضمانتهای حقیقی ـ که با ارزش‌ترین امور موجود در دموکراسی هستند ـ غیرقابل صدور به جهان سوم هستند. زیرا اینها منحصر به «مرد سفید» هستند. چون اگر آنها حقیقتاً این امر را به کار بگیرند، جهان سوم آزاد خواهد شد و وجود گمشده‌اش را باز خواهد یافت، و دست آخر با جهانی شدن که آن را به بند طاغوت جهانی کشیده، رو در رو می‌شود و از این رهگذر ناگزیر باید نمایشنامه‌هایی را که طراحی کرده بود باز پس بگیرد و خودش با آنها بازی کند. ولی حقیقتی که می‌خواست به آن برسد، فرسنگها از وی دور می‌شد.



حال که مسئله از این قرار است، بسیار جای تعجب است که بسیاری از جماعتهای اسلامی خود را به قالب جهانی شدن و یا دموکراسی در می‌آورند با

این گمان که با این کار سرزمین تازه‌ای را به دست می‌آورند و یا از حصاری که به دور آن کشیده‌اند رهایی می‌یابند! آیا واقعاً بعداز این همه تجربه، هنوز هم فریفتگی در میان ما پابرجاست ؟ آیا فراموش کرده‌اند که امریکا و به عبارتی صاحب و زمامدار جهانی شدن ـ یا یهودیانی که بر آن سیطره و سلطه دارند ـ در جهان اسلامی بذر این گونه حکومتها راکاشته تا آنها را قربانی و ذبح و آواره کند و جوانانشان را به بند و زندان بکشند؟

واقعاً اگر ما به دموکراسی و پلورالیسم ایمان بیاوریم و آن را شعار خود قرار دهیم، آن را اعلان کنیم، منادی آن شویم، بر آن تأکید بورزیم و با ایمان و اصرار فراوان قول بدهیم که آن را دنبال کنیم، چه چیزی در نقشهٔ حوادث و رخدادهای عالم تغییر می‌کند؟

آیا این امور چیزی از حقوق از دست رفته یا تضمینهای موردنظر را به ما می‌دهد؟ آیا صاحب جهانی شدن همانی نیست که حکومتها را به مقاومت در برابر اسلامگرایی و دست بسته کردن آن و تلاش برای نابودی آن تشویق می‌کند ؟ حال واقعاً ما اگر خود را دموکرات و تکثرگرا بدانیم، چه چیزی تغییر می‌کند ؟ مگر دستاورد الجزائر و تجربهٔ حزب رفاه ترکیه از دموکراسی و تکثرگرایی چه بود؟!

ما خواستار خشونت نیستیم و با صدایی رسا اعلام می‌کنیم که ما چنین امری را درست نمی‌دانیم و اعتقاد داریم که چنین چیزی برای دعوت اسلامی مفید نیست و بلکه اعتقاد داریم که چنین امری مخالف روش نبوی است و بیش از آنکه به دعوت نفع برساند آن را زیانبار می‌کند.[۱]

با این حال می‌گوییم که حاکم کردن شریعت الهی یک الزام الهی است و انسانها اگر بخواهند واقعاً مسلمان باشند، هیچ اختیاری در ترک یا روگرداندن از

---

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک به :
محمد قطب : واقعنا المعاصر و کیف ندعواالناس.

آن ندارند. قرآن در این باره می‌فرمایند:

﴿فَلاَ وَ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیٰ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِیٓ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُواْ تَسْلِیماً﴾[1]

«اما نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و پس از آن ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.».

﴿وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ ٱلْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ...﴾[2]

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول باشد).».

ما با دموکراسی به مثابهٔ یک نظام سیاسی، خصومت و عداوت ذاتی نداریم. خصومت از جانب آنان است. زیرا آنان پایبندی و التزام به شریعت الهی را اصلاً نمی‌پذیرند! حال آیا واقعاً حرکتهای اسلامی به جایی رسیده‌اند که باید وضعی را قبول کنند که به موجودیت آنها جلوهٔ قانونی بدهد؟! و اگر از این الزام ربانی دست برداریم، واقعاً چه چیزی از اسلام باقی می‌ماند؟ و وقتی که از این دین دست برنداریم ـ در حالی که حق این کار را نداریم ـ دموکراسی ما را رد می‌کند حتی اگر هزارسال ادعای آن را داشته باشیم؟!

از سوی دیگر در اینجا توهمی وجود دارد که باید به آن اشاره کرد! دموکراسی

۱. النساء (۴) : ۶۵

۲. الأحزاب (۳۳) : ۳۶.

و به صورت مشخص‌تر، موارد مثبت آن نظیر ضمانتها و حقوق، دستگاهی نیست که بتوان آن را وارد کرد، سپس آن را به برق زد و خود به خود حقوق و ضمانتهایی را تولید کرد! عمر دموکراسی‌ای که امروزه غرب از امور مثبت آن بهره‌مند است (فعلاً از امور منفی آن صرف‌نظر کنیم) حداقل حاصل دویست سال تلاش و مبارزهٔ پیوسته است و ملتها برای آن قربانیهای متعددی را تقدیم کردند، کشته شدند، آواره گشتند، زندانی شدند و با تمام وسایل و امکانات موجود مورد جنگ و ستیز قرار گرفتند. ولی هرگز نتوانستند بر سلبیات امور منفی آن فایق آیند. زیرا این امر در نزد آنان شِمش واحدی است که در آن حق و باطل به هم در آمیخته‌اند.

حال آیا واقعاً به صرف اینکه اعلام کنیم ما نیز دموکرات هستیم به حقوق و ضمانتهایی می‌رسیم که آنان رسیده‌اند؟ یا ناگزیر باید ملّتی را تربیت کنیم تا از حقوق خود مواظبت کند و هرگونه تجاوزی به ساحت آن را شدیداً رد نماید. یعنی درست همان کاری که دیگران از طریق مبارزه و مخالفت و قربانیهای خود این ملّت تربیت یافته را به وجود آوردند.

اکنون که چاره‌ای جز پرورش یک امت نیست و از سویی، این کار، یک تلاش طاقت‌فرسا، خسته کننده، و کُند ثمر است هرچند که واقعاً مؤثر است، آیا واقعاً ما مسلمانان باید تلاش پرورشی خود را در مسیری به کار بگیریم که در آن حق و باطل به هم در آمیخته باشند؟ یا باید در مسیری گام برداریم که هیچ باطلی به آن راه نمی‌یابد؟ یعنی اسلام.

در هر دو حالت ما تلاش می‌کنیم و بر مشکلات و گرفتاریها صبر می‌نماییم. ولی در یکی از این دو حالت، به متاع دنیوی می‌رسیم (حالت آمیخته) و از طریق روگرداندن از شریعت الهی، غضب او را متوجه خود می‌نماییم و در حالت دوم متاع دنیوی و رضایت الهی را به دست می‌آوریم. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ

فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾[۱]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وراث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملتهای گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آیین (اسلام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پا برجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش بدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهرهٔ از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند ...».

﴿تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾[۲]

«این (احکام ...) حدود خدا (در میان حق و باطل) است و (آنها را محترم شمارید و از آنها در نگذرید و بدانید که) هرکس از خدا و پیغمبرش (در آنچه بدان دستور داده‌اند) اطاعت کند،

۱ - النور (۲۴) : ۵۵.
۲. النساء (۴) : ۱۳.

خدا او را به باغهای (بهشت) وارد می‌کند که در آنها رودبارها روان است و (چنین کسانی) جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است.»

* * *

حرکت اسلامی امکانات زیادی در اختیار دارد. این است که به جای آنکه به شکل و شمایلی در بیاید که دشمنانش از او می‌خواهند و از این رهگذر مکر و حیله دشمنانش را ریشه‌دارتر می‌کند، باید بکوشد «جایگزین غایب» را نمایان سازد و نظام جهانی صحیح را ارائه نماید.

اسلام نظام جهانی صحیح است و این امر برای پیروان آن و «دیگران» که به آن اعتقادی ندارند، فرقی نمی‌کند. حال اگر نُماد اصلی جهانی‌شدن سلطه و سیطره و مجبورکردن ستمدیدگان و فشارآوردن بر آنان به خاطر پذیرش سلطه آن است، نماد بارز و برجسته نظام جهانی اسلام عدم اکراه و اجبار بر افراد برای پذیرش آن است. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿لَآ إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِ ...﴾[1]

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، ...».

﴿... أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ﴾[2]

«... آیا تو (ای پیغمبر) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که

---

۱. البقره (۲) : ۲۵۶.
۲. یونس (۱۰) : ۹۹.

ایمان بیاورند ؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است.)».

اگر نماد بارز جهانی شدن تحمیل قالب و الگوی معینی برای حیات و زندگی است، که همان قالب آمریکایی می‌باشد، تا مردم به اجبار در داخل آن شکل بگیرند، حتی اگر مقیاسهایی غیر از مقیاسهای آنها دارند، و به همین خاطر قالب‌گیری و شکل یافتن آنها با نوعی پارگی و شکسته‌شدن همراه است، اسلام و به عبارتی دین خداوند، به وجود اختلاف به عنوان یک امر عینی اعتراف می‌کند که خداوند آن را به خاطر حکمتی که اراده فرموده است، فرض نموده است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ شَآءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ * اِلاَّ مَنْ رَّحِمَ رَبُّکَ وَ لِذَلِکَ خَلَقَهُمْ ...﴾[1]

«(ای پیغمبری که نسبت به ایمان آوردن قوم خود آرزومند و نسبت به روی گردانی ایشان از دعوت آسمانی متأسف هستی! بدان (که) اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را (همچون فرشتگان در یک مسیر و بر یک برنامه قرار می‌داد و) ملت واحدی می‌کرد (و پیرو آیین یگانه‌ای می‌نمود، و آنان در مادیات و معنویات و در انتخاب راه حق یا راه باطل اختیار و اختلافی نمی‌داشتند. آن وقت جهان به گونه دیگری در می‌آمد.) ولی (خدا مردمان را مختار و با اراده آفرید و) آنان همیشه (در همه چیز، حتی در گزینش دین و اصول عقاید آن) متفاوت خواهند ماند. * (مردمان بنا به اختلاف استعداد، در

۱. هود (۱۱): ۱۱۸ـ ۱۱۹.

همه چیز حتی در دینی که خدا برای آنان فرستاده است متفاوت می‌مانند.) مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد (و در پرتو لطف او بر احکام قطعی الدلاله کتاب خدا متفق بوده، هرچند در فهم معنی ظنی الدلاله آن که منوط به اجتهاد است، اراده و رحمت) ایشان را آفریده است،...».

اسلام پیروان خود را به التزام به امور ثابت معین و معیارهای مشخصی ملزم می‌کند که خداوند حکیم و خبیر می‌داند که آن امور برای تکوین و پرورش انسان صالح که شایستهٔ خلافت الهی در زمین است مفید و مؤثر است.

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[1]

«زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری را که برای زمین معین داشته‌ام به اتمام رساند و آن انسان است ...».

﴿يَٰدَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُمْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ ٱللَّهِ ...﴾[2]

«ای داود! ما تو را در زمین نمایندهٔ (خود) ساخته‌ایم (و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم) پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد...».

۱. البقره (۲) : ۳۰.
۲. ص (۳۸) : ۲۶.

و حتی در برخورد با پیروانش نیز به عنوان نسخه‌های تکراری نظیر ماشین آلات برخورد نمی‌کند. دلیل عینی این امر وجود مذاهب مختلف اسلامی و اختلاف نظراتی است که امت اسلامی از همان روز اول آنها را پذیرفته و اصلاً نسبت به آنها مانعی ندیده است و از این رو آنها را در تنگنا قرار نداده است. سختی و تنگنایی هم که صورت گرفته در مورد کسانی بوده که به بهانهٔ آزادی شخصی، یا اجتهاد، یا سایر بهانه‌های دیگر و به منظور خروج از دین خداوند صورت گرفته است. زیرا حکم خداوند در مورد اینان مرتد بودن آنان است.

اما در مورد افراد دیگری که غیر از پیروان خود (مسلمانان) در سرزمین اسلامی و تحت لوای اسلام زندگی کرده‌اند، و در سود و زیان با مسلمانان برابر بوده‌اند. و اگر در خارج از قلمرو اسلامی هم بوده‌اند، در صورتی که اهل جنگ بوده‌اند، با آنها جنگ شده و در صورتی که اهل صلح بوده‌اند، با آنها عهد و پیمان بسته شد و در هر صورت با آنان بر مبنای قسط و داد برخورد شده است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَ ظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾[1]

«خداوند شما را باز نمی‌دارد. از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. * بلکه خداوند شما را باز می‌دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که

---

۱. الممتحنه (۶۰) : ۸ ـ ۹.

به خاطر دین با شما جنگیده‌اند، و شما را از شهر و دیـارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یـاری داده‌انـد. کسـانی کـه ایشـان را بـه دوسـتی گـیرند، ظـالم و ستمگرند.»

اگر دستاورد حقیقی و نهایی جهانی شدن، استعباد مستضعفین جهان تحت هر عنوان و بهانه‌ای که باشد، اسلام برخلاف آن کاری می‌کند که خلیفهٔ پیامبرش (خلیفهٔ دوم) به یکی از والیانش بگوید که: «شما از کی مردم را به صورت بنده و برده در آورده‌اید. در حالی که مادرانشان آنها را حر و آزاد به دنیا آورده‌اند.»

قبل از همهٔ اینها و بسی فراتر از همهٔ این حرف و حدیثها، اگر جهانی شدن کفر، الحاد، فساد اخلاقی و هرج و مرج جنسی و بی‌بند و باری و انحراف را صادر می‌کند و آنها را از طریق کنفرانسها و کنگره‌های مختلف جهانی بر مردم تحمیل می‌نماید، اسلام مشتاقانه به پاک کردن مردم از آلودگیهای روحـی و اخـلاقی علاقمند است تا آنها را به سطح شایان مقام «انسان» برساند.

البته پیشرفت علمی، تکنولوژیکی و سازمانی هیچ ربطی به فساد اخلاقی ندارد و اساساً از جمله لوازم این پیشرفت، که امروزه در تـمدن «غـربی» دیـده می‌شود، فساد اخلاق مردم و انحطاط آنها به درک حیوانی نیست. این امور در غرب، چنان که گفته شد به خاطر شرایط خاص آنان بود و اصلاً حالت عمومیت ندارد و از جمله سنن تخلف‌ناپذیر غیرقابل تغییر هم نمی‌باشد.

اسلام در زمانی که مردم به صورت صحیح یا تقریباً صحیح به آن متمسک بودند، تمدن انسانی پیشرفته‌ای را در تمامی جوانب بدون هیچ گـونه ابـتذال اخلاقی و یا دگرگونی روحی ارائه کرد و حتی جامعهٔ اسلامی از تمام جوامع دیگر کمتر به دایرهٔ فحشا، شرابخواری، مصرف موادمخدر و جرم گرفتار شد و بیشتر از هر جامعهٔ دیگری اهل عبادت و خداپرستی بود، بیشتر از دیگر جوامع در ارتباط

خانوادگی از آرامش و برکت برخوردار بود!

اسلام در صورت راستین خود، امروزه تنها در وجود افرادی ریشه دوانده که از طریق یک ایمان آگاهانه به حقیقت آن، آن را پذیرفته‌اند. ولی واقعاً اسلام غریب است و چنان که پیامبر (ص) فرموده است:

﴿بَدَأَ اَلْإِسْلاَمُ غریباً وَ سَیَعُودُ غَرِیباً کَمَا بَدَأَ فَطُوبَیٰ لِلْغُرَباء﴾[1]

«اسلام با غربت آغاز شد و دیری نمی‌گذرد که دوباره غریب می‌شود پس خوشا به حال غریبان».

وظیفهٔ غربا نیز چنان که در روایت دیگری[2] آمده، اصلاح اموری است که مردم آنها را به فساد کشانده‌اند و تکلیف حرکتهای اسلامی نیز همین است. وظیفهٔ حرکات اسلامی در آمدن به قالب جهانی‌شدن برای حفظ حیات نیست. این ندای دشمنان حرکت اسلامی برای از بین بردن حرکات اسلامی و رهایی از دست آنان است. از سوی دیگر اسلام برای همراهی با انحرافات بشر نازل نشده، بلکه برای تصحیح و کنترل آن نازل شده است. قرآن می‌فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنَآ اِلَیْکَ اَلْکِتَٰبَ بِاَلْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ اَلْکِتَٰبِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاَحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَآ أَنْزَلَ اَللَّهُ وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَکَ مِنَ اَلْحَقِّ﴾[3]

«و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنهاست. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری

---

۱. به روایت مسلم.

۲ - به روایت ترمذی.

۳. المائده (۵) : ۴۸.

خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان ...».

برگرداندن مردم به وضعیت صحیح اسلامی نیازمند تلاش خستگی‌ناپذیری برای تربیت مردم براساس حقیقت اسلام است. یک تلاش طاقت‌فرسا و خسته‌کننده، اما با نتیجه‌ای مؤثر و قطعی؛ حتی اگر چند نسل هم به طول بینجامد.

امت اسلامی هم از طریق چاپ و نشر یک کتاب یا ارائه یک موعظه و یا ایراد یک سخنرانی حماسی دربارهٔ مزایای اسلام تربیت نمی‌شوند. هرچند این امور از لوازم ضروری دعوت هستند. امت قبل از هر چیز از طریق یک الگو تربیت می‌شوند. سپس از طریق موعظهٔ این اسوه که چون از دلی واقعاً مؤمن و ملتزم صادر می‌شود و در رفتار واقعی و عینی آن قدوه نمودار است، و او با بصیرت راه دعوت را در پیش گرفته است، بر دل می‌نشیند، قرآن در این باره می‌فرماید :

﴿قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِيٓ أَدْعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَ مَنِ ٱتَّبَعَنِي وَ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَ مَآ أَنَاْ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾[1]

«بگو : این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، خدا را منزه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمرهٔ مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم).».

---

۱. یوسف (۱۲) : ۱۰۸.

به همین خاطر، خود حرکات اسلامی ناگزیرند که براساس حقیقت «لا اله الا الله» و مقتضیات آن تربیت یابند تا بتوانند مردم را از عالم روح و روان به یک تجربهٔ زنده و عینی در عالم واقع منتقل کنند و بتوانند این تجربه را ببینید و هنگامی که به سوی آن دعوت می‌شوند، از آن تبعیت کنند و این همان چیزی است که ما آن را «ایجادِ پایهٔ مستحکم» نامیده‌ایم که به دعوت مردم می‌پردازد.[1]

البته حرکتهای اسلامی برای رسیدن به این اهداف راه ناهموار و موانع متعددی را در پیش دارند. با این همه، تقدیر الهی چنین است که می‌فرماید:

﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ﴾[2]

«آیا مردم گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و (با تکالیف و وظایف و رنجها و سختیها که باید در راه آیین آسمانی تحمل کرد) آزمایش نمی‌گردند؟! * ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند (با انواع تکالیف و مشقات و با اقسام نعمتها و محنتها) آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند.».

با این حال هدف موردنظر از لحاظ اهمیت به حدی است که شایستهٔ هرگونه رنج و تلاشی است. این هدف فراتر از اینکه نوعی عبادت خالصانه برای خداوند است، ارائهٔ الگوی تمدنی

---

۱ - برای توضیح بیشتر ر.ک به: محمد قطب: کیف ندعواالناس.

۲. العنکبوت (۲۹): ۲ـ۳.

صحیحی است که مردم را از ظلمتهای متعدد به روشنایی هدایت نماید. از این رو قرآن فرموده است:

﴿وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[۱]

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند.».

نمونه و الگوی تمدنی‌ای که امروزه در جهان وجود دارد موجب فتنهٔ عظیمی برای مردم است. زیرا در عین آنکه مملو از نمونه‌های پیشرفتی است که حقیقتاً برای مردم مفید است و برای بهتر شدن سطح زندگی آنان لازم است، دارای انحطاطات روحی و اخلاقی‌ای است که مردم را به مراحلی پایین‌تراز حیوان فرو می‌غلطاند و مردم ـ جز تعداد اندکی که مورد لطف الهی قرار گرفته‌اند ـ هر دو جنبه را با هم می‌گیرند. به این اعتبار که هر دو جنبه پیشرفت، تعالی و ترقی است!! از این رو در حال انحطاط و سقوط خویش احساس پسرفت و تنزّل نمی‌کنند، بلکه فکر می‌کنند که مادامی که الگوهای پیشنهادی این تمدن را عملی می‌کنند در راه پیشرفت و ترقی گام بر می‌دارند.

از این رو مردم هرگز از طریق چاپ یک کتاب یا ارائه یک موعظه و یا یک خطبهٔ حماسی قادر نخواهند بود که میان جنبه‌های خیر و شر این تمدن تمایز قایل شوند و مایل شوند که راه خیر آن را دنبال کنند و بکوشند از شرور و آفات آن دوری گزینند.

---

۱. آل عمران (۳) : ۱۰۴.

مردم نیازمند وجود یک الگوی عینی هستند که بتواند جنبه‌های مثبت تمدن فعلی را تحقق بخشد و یا حداقل مانع دستیابی به آن نشود و در عین حال از جمیع آلودگیهای نهفته در الحاد و بی‌بند و باری جنسی، انحراف و لاابالیگری بری باشد و از این رو مردم از این الگو با بصیرت، رضا و آزادی تبعیت نمایند و زمانی که چنین امری رخ بدهد، مردم عملاً به تعالی حقیقی‌ای که موجودیت «انسان» را تحقق می‌بخشد، دست یافته‌اند.

از این رو تنها کسانی می‌توانند مردم را هدایت کنند که از روش صحیحی برخوردارند و به مثابهٔ یک تکلیف می‌کوشند آن را به مردم ابلاغ نمایند.



ردّ حقیقی طاغوتی که امروزه جهانی شدن نامیده می‌شود، ارائه الگوی صحیحی است که باید انسان با آن مطابق باشد تا مردم عملاً تصدیق کنند که پس ممکن است انسان از لحاظ علمی، تکنولوژیکی، اقتصادی، جنگی و سیاسی پیشرفت کند و در عین حال، حافظ انسانیت و طهارت خود باشد و فراتر از امور پست، پاک از پلیدیها، مجری عدالت و دارای مقیاس معتدل باشد. چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِٱلْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ ...﴾[1]

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم روانه کردیم، و با آنان کتابهای آسمانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نمودیم تا مردمان (برابر

۱. الحدید (۵۷) : ۲۵.

آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند ...».

البته کاملاً بدیهی است که مسلمانان در یک شبانه‌روز نمی‌توانند تمام عقب‌ماندگیهای علمی، تکنیکی و اقتصادی‌ای را که از زمان دوری خود از اسلام به آن گرفتار آمده‌اند، جبران نمایند. این امر حتی اگر همین امروز هم آن را شروع کنند، چندین نسل به طول می‌انجامد و از این رو همچنان فاصله میان پیشرفتگان و عقب‌ماندگان باقی خواهد بود و بلکه شاید باتوجه به جهشهای سرسام‌آور علم این شکاف عمیق‌تر هم بشود.

با این حال اگر به این عجز و ناتوانی فکر کنند و به تغییر احوال خود نپردازند، هرگز روز خوش نمی‌بینند. مسلمانان باید بدانند که آنچه امروزه بشریت نیازمند آن است، تولیدات مادی یا اسلحه‌های کشتار جمعیِ بیشتر نیست، بشریت نیازمند امری مهمتر و مفیدتر از اینهاست : نیازمند آرامش قلب و صفای روح است.

این است که زمانی که مسلمانان چنین اموری را به بشریت تقدیم می‌کنند و همراه با آن مجدّانه می‌کوشند عقب‌ماندگیهایی را که در آن گرفتار آمده‌اند، جبران نمایند، خدمتی را ارائه داده‌اند که هیچ خدمت دیگری با آن برابری نمی‌کند. زیرا این کار آنها را از نابودی نجات می‌دهد. در عین حال اسلام پیشرفت مادی‌ای را که به آن علاقه دارند، از آنها نمی‌گیرد. زیرا اسلام هرگز مخالف علم و پیشرفت مادی نبوده است. اسلام با خللی که در زندگی مردم در نتیجهٔ فراموشی پروردگار و آخرت خود و ترجیح دنیا بر آخرت پدید می‌آید، مخالف است. زیرا این کارها مطابق سنن تغییرناپذیر الهی، منتهی به نابودی می‌شود.

* * *

اکنون به سؤالی بر می‌گردیم که در ابتدای فصل مطرح نمودیم و آن اینکه: مسلمانان در برابر طاغوت مهار گسیخته‌ای که با آن درگیرند چه چیزی در اختیار دارند؟

در پاسخ باید گفت: امت اسلامی در کل در حالت «ضعیف‌ترین درجهٔ ایمان» است که همان انکار قلبی است و این امر البته بر همهٔ آنها فرض عین است. زیرا در غیر این حالت، ذره‌ای ایمان وجود ندارد. اما حرکت اسلامی دارای طرح و برنامهٔ دراز مدتی است که چند نسل به طول می‌انجامد. با این حال ناگزیر باید از همین الآن خودش را آماده کند و این امر برای حرکت اسلامی، فرض عین است. زیرا این کار، بازگرداندن امت اسلامی، از طریق تربیت صحیح به حقیقت اسلام است تا از این طریق الگوی تمدنی‌ای را ارائه دهد که به مردم در خروج از تاریکی به سوی نور یاری برساند.

فصل چهارم

موضعگیری سکولاریستها

سکولاریستها علناً به جهانی شدن خیر مقدم می‌گویند و با صبر و حوصلهٔ زیاد منتظر آن هستند و مژدهٔ خیر و برکتهای فراوانی را سر می‌دهند که جهانی شدن به ما ارزانی می‌کند تا ما را از دوران سنت و عقب ماندگی به دوران مدرنیسم و تجدد وارد نماید و حتی عده‌ای از آنها شادی خود را کنترل نمی‌کنند و معتقدند که جهانی شدن بقایای «قرون وسطی» را که هنوز هم مانع ترقی ماست، از بین می‌برد.

به عبارت دیگر اسلام را از سر راه آنان برمی دارد. آنان این گونه می‌اندیشند و این رؤیاها را در سر می‌پرورانند. انسان واقعاً از این موجود که به تاریخ خودش با چشم دیگران نگاه می‌کند، خودش را با میزان دیگران می‌سنجد و خود را از هم می‌گسلاند تا مانند دیگران شود، تعجب می‌کند.

قرون وسطی در اروپا، قرون ظلمت و تاریکی بود و این ظلمت و تاریکی با جهل نسبت به حقیقت دین از آن حیث که دین است همراه شد. از این رو گفته شد از آنجایی که اروپا در سایهٔ دین زندگی می‌کند، در ظلمت و تاریکی به سر

می‌برد و هنگامی که دین را به کناری انداخت، پیشرفت کرد، ترقی نمود و رو به سوی روشنایی نهاد.

ما به خوبی می‌دانیم که عصر تدین در اروپا، عصر ظلمت و تاریکی بود و اروپا هنگامی که دین را به کناری نهاد، پیش رفت و ترقی کرد. ولی بهتر آن است که ما با دیدگاه و نظرگاه خاص خود از طریق معیارهای خودمان که اروپا فاقد آنهاست به این قضیه نگاه کنیم.

همچنین از آنجایی که ما در این مسئله خارج از موضوع بحث یا بحران هستیم، بیشتر از دیگرانی که در داخل این دایره به سر می‌برند و از عمل و عکس‌العملهای آن متأثرند، یا در زیر فشارها و انفعالهای آن هستند و احیاناً دیدگاه و نظرگاه سالم و صحیحی نداشته باشند، قادریم در این باره اظهارنظر کنیم. اروپا در تجربهٔ دین‌ورزی خود هرگز با دین خدا آشنا نشد! او با دینی آشنا شد که تصورات گمراه کنندهٔ بشری، آن را ساخته و پرداخته بود که بسیاری از امور آن فاسد شده بود و به همین خاطر موجب فساد و تباهی بسیاری از امور دیگر شد. اروپا با دستگاه کشیش سالارانه‌ای آشنا شد که خداوند هیچ دستوری مبنی بر وجود آن نداده بود. این دستگاه هرگاه فرصتی دست می‌داده به طغیان و جور می‌پرداخته و طغیانهای روحی، مالی، عقلی، سیاسی و علمی را بر مردم تحمیل می‌کرده است.

زندگی را به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل کرده بود. با این حال اروپا توانست مدتی حدود ده قرن آن را تحمل کند و هرگز احساس فریبندگی، ظلم و ستم نسبت به وجود انسان به آن دست نداد مگر آنکه با اسلام و مسلمانان را بطه پیدا کرد. (در فصل قبل بحث شد).

در این هنگام اروپا ۱۸۰ درجه چرخید و انسان را به جای خدا نشاند و به جای گرایش به آخرت، با حرص و ولع عجیبی به دنیا چنگ زد و به جای مقولات دینی، یعنی مقولاتی که کلیسا با نام دین آنها را ترویج می‌کرد. عقل را در تمامی

امور حاکم و سالار کرد. با این همه اروپا مختار است که هر کاری که می‌خواهد با دین خودش انجام دهد. اما دیدگاه صحیح و غیر متأثر از انفعالات این جنگ و ستیز، یعنی دیدگاه «عقلانی» صحیح و «علمی» ثابت شده، باید به اسباب و نتایج یک امر بنگرد و از این طریق حقایق امور را کشف نماید یعنی همان چیزی که احساسات توفنده و تمایل به انتقام گرفتن از طغیان کلیسا، آن را پنهان و ناپیدا می‌کند.

در همان دورانی که اروپا در ظلمت و تاریکی به سر می‌برد، نور درخشان و تابنده‌ای در شرق فروزان بود که از دین سرچشمه می‌گرفت. اما یک دین صحیح که تصورات باطل آن را به تباهی نکشانده بود و دستگاه کشیش سالارانه‌ای بر آن حاکم نبود تا آنچه راکه دلشان می‌خواست بر مردم تحمیل نمایند و حتی اگر لازم شد آنها را زنده، زنده بسوزانند!

جای آن است که در اینجا نیز مانند قبل یادآور شویم که اگر فشار و خشونت کلیسا در جنگ با اسلام و تأثیرات این دین در روح و افکار اروپاییان نبود، چیزی نمانده بود که اروپا به اسلام بگرود. ولی به هر حال دستاورد نهایی، دور انداختن تمام دین و کنار زدن آن از سلطهٔ زندگی در عالم عینی و واقعی یا در بهترین شیوه، محدود کردن آن به رابطه‌ای خصوصی میان بنده و پروردگارش که جای آن در قلب است و بس، و هیچ گونه ربطی به واقعیت امور سیاسی، اقتصادی، علمی، اخلاقی، فکری، اجتماعی و... ندارد، بود.

بار دیگر تکرار می‌کنیم که اروپا مختار است هر کاری که می‌خواهد با دین خودش انجام دهد. اما سکولاریستهایی که نام‌های اسلامی بر خود گذاشته‌اند چرا داد و فریادهای اروپا را تکرار می‌کنند، از دین می‌گریزند و درست مانند اروپا منادی فرار و گریز از دین هستند؟ در حالی که هم دین آنها غیر از دین اروپاییان است و هم شرایط، اوضاع و احوال آنان با شرایط اروپاییان فرق می‌کند.

یک انسان به خاطر خاری که به پایش آسیب می‌رساند، می‌لنگد، ولی

انسانی سالم به این بهانه که از لنگی فلان شخص خوشش می‌آید، خود را به لنگی بزند! به ما چه ؟

در اینجا از فرح و سرور فراگیری که دل و جان سکولاریستها را در هنگام بحث از جهانی شدن فراگرفته سخن می‌گوییم و نیز دربارهٔ خیرمقدم و پذیرایی گرم آنان از اخبار جهانی شدن و مژده‌هایی که دربارهٔ برکات جهانی شدن سر می‌دهند، سخن می‌گوییم. قرآن چه زیبا می‌فرماید که :

﴿وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾[1]

«هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان می‌گیرد و بیزار (از یکتاپرستی) می‌گردد، اما هنگامی که از معبودهایی جز خدا سخن به میان می‌آید، بناگاه شاد و خوشحال می‌شود!».

از جمله مهمترین مواردی که مژدهٔ آن را سر می‌دهند ـ بنا به تصریح دسته‌ای از آنها ـ از بین بردن دین است. آنان اگر می‌گفتند وضعیتی که در حال حاضر امت اسلامی در آن بسر می‌برد واقعاً در تمامی جوانب اسف‌بار است و ناگزیر باید آن را اصلاح نمود بدون شک با آنها موافقت می‌کردیم. زیرا خود ما همواره در هر مناسبتی که فرصتی فراهم شده این حقیقت را اعلام کرده‌ایم. اما موضع اختلاف ریشه‌ای میان ما و آنها، دیدگاه آنها به علل پیدایش این وضعیت و به تبع آن نظر آنها دربارهٔ روش معالجه آن است. آنها بر این باورند که «دین» سبب همهٔ این بلایا و مشکلات است. لذا علاج این وضعیت با دور انداختن دین یا محدود کردن آن ـ مانند اروپا ـ است. ولی ما معتقدیم علت اصلی همهٔ این بلایا دوری از حقیقت

---

۱. الزمر (۳۹) : ۴۵.

دین است و از این رو درمان و علاج اصلی بازگشت صادقانه به این دین است.

البته در اینجا با افکار و آرای آنها فعلاً مناقشه‌ای نداریم.[۱] ما با احساس سرور و شادمانی آنها مناقشه داریم؛ که آیا این شادی و پایکوبی بر پایه‌ای حقیقی استوار است؟ یا آنها خواب می‌بینند؟ و یا آرزو می‌کنند و بعد آرزوها و آمال خود را تصدیق می‌نمایند؟ آیا واقعاً جهانی شدن دین را از بین می‌برد؟ ما بر این باوریم که عکس مطلب صادق است. جهانی شدن یکی از علل و عوامل انتشار بیداری اسلامی در تمامی نقاط زمین خواهد بود. قرآن می‌فرماید:

﴿یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُواْ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ * هُوَ ٱلَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِٱلْهُدَىٰ وَ دِینِ ٱلْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّینِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ﴾[۲]

«می‌خواهند نور (آیین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آیین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. * خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آیین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آیین را بر همهٔ آیینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.»

مدتها پیش از اوایل دههٔ ۵۰ قرن بیستم، توینبی، مورخ مشهور انگلستانی سخنرانی‌ای را تحت عنوان «اسلام و آینده» ایراد کرد و در ضمن آن گفت:

«اسلام مانند اصحاب کهف به خواب رفته است. با این حال اگر شرایط بیداری فراهم آید، از خواب بر می‌خیزد. اسلام قبلاً وجود قدرتمندانهٔ خود را دوبار به اثبات رسانده است: یکی، هنگامی که در چند سال واقعاً کم نیمهٔ امپرتوری روم

۱. برای توضیح بیشتر در این باره ر.ک به: ماجرای روشنفکری در جهان اسلام. (مؤلف).
۲. الصف (۶۱): ۸ ـ ۹.

را به تحت سلطهٔ خود در آورد و دیگری، هنگامی که در قرون وسطی بر صلیبیها پیروز شد.

امروزه ملتهای پرولتاریا (منظور ملتهای ذلیل شده‌ای است که ذلت و خواری را پذیرفته‌اند و در مقابل آن بر نمی‌آشوبند و منظور او ملتهای «جهان سوم» بود) که غرب از آنها بهره‌برداری می‌کند و آنها را تحت فشار قرار می‌دهد. اگر این فشار بیشتر شود، این ملتها برای بازپس گرفتن وجودِ غارت شدهٔ خود به حرکت در می‌آیند و در این صورت اسلام فرصت می‌یابد تا رهبری این حرکت و هدایت این ملتها در جنگ با غرب را در دست بگیرد.»

و در پایان می‌گوید:

«امیدواریم که چنین چیزی رخ ندهد»!!

با این حال آنچه توینبی از آن می‌ترسید و امیدوار بود که رخ ندهد، اکنون به صورت عینی می‌بینیم که رخ داده است و بیداری اسلامی با وجود تمامی جنگهایی که بر سر و رویش می‌بارد و شاید هم به خاطر همین جنگ و جدالها، بر پا شده است. اکنون جهانی شدن از راه رسیده تا آتش معرکه را شعله‌ورتر سازد!

جهانی شدن بدترین صورتی از استعمار است که تاکنون بشریت آن را شناخته است. صورت جبارانهٔ طغیانگری است که صرفاً نمی‌خواهد دار و ندار ملتها را غارت کند، بلکه می‌خواهد وجود و ماهیت آنها را محو کند و آنان را به صورت غلام و برده درآورد. واکنش مورد انتظار ـ هرچند مدتی طول بکشد ـ برای این حرکت این است که این ملتها برای بازپس گرفتن وجود غارت شدهٔ خود قیام کنند و بخواهند موادخام، اموال، کرامتها، عقل و قلبی که از آنها به سرقت رفته را برگردانند و در این صورت اسلام رهبر حرکت آزادسازی ملتها خواهد بود!

بدون شک سکولاریستها از فرط خنده روده‌بُر می‌شوند و می‌گویند: شما خواب می‌بینید و خوابهای خودتان را باور می‌کنید. سیل توفندهٔ مواجی آمده که تر و خشک را با هم می‌برد و هیچ بشری نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند چه

برسد به یک عدهٔ ضعیفِ مرتجعِ عقب مانده که در عصر روشنگری با اندیشهٔ قرون وسطایی زندگی می‌کنند!

در جواب آنها می‌گوییم ما کاملاً واقع‌گرا هستیم و صرف‌نظر از آمال و آرزوهای نفسی که عده‌ای آرزو می‌کنند و خواب آن را می‌بینند و عده‌ای دیگر آرزو می‌کنند اما واقع‌بین هستند و جای پای خود را می‌بینند و نسبت به موانع راه و طریق آگاهی دارند.

اکنون جای آن است که داستان واقعی‌ای را مثال بزنیم و نتایج آن را استخراج نماییم. این داستان، رمانی است تحت عنوان «ولیمهٔ گیاهان دریایی»[1] است. امید و آرزوی کسانی که این رمان را تجدید چاپ کردند،این بود که جامعه را به سطحی برسانند که خدا و رسول او در آن جامعه مورد سبّ و لعن قرار بگیرند، دین او مورد اهانت واقع شود و مفاهیم و اصول آن مسخره شوند اما هیچ حرکت و جنبشی صورت نگیرد. ولی آنها از روی حماقت، از خط قرمز هم گذشتند.

در این هنگام جریانی پیش آمد که هیچ‌کس فکر آن را نکردهِ بود. خشمهای فرو خوردهٔ دینی یکباره سر بر آورد و کسانی را به تحرک درآورد که کسی انتظار تحرک و جنبیدن آنها را نداشت و افرادی آن را بد و ناپسند دانستند که اصلاً انتظار نمی‌رفت آنها این امر را قبیح بشمارند. این داستان و این هم نتیجهٔ آن.

سکولاریستها مدت زیادی کوشیدند با دین در بیفتند و مردم ساکت ماندند. این سکوت مردم آنها را مغرور کرد و از این رو با پشتیبانی قدرتهایی که در مقابل هجوم به دین، آنها را حمایت می‌کردند، بیشتر به مقابله با دین پرداختند. آنها در «کاخهای شیشه‌ای» خود مسائلی را حل و فصل می‌کردند که در آن حق و باطل با هم آمیخته بود و جز تعداد اندکی از مردم کسی از آنها استقبال نمی‌کرد هرچند

۱ - در مورد این رمان اطلاعی حاصل نشد. (مترجم).

باز در عمل موجب تنفر و بیزاری تعداد زیادی از مردم بود. اما همین که کار به «امور قطعی دین» رسید، یعنی مسئله به حوزهٔ نقد و بررسی تقدیس خداوند تعالی، احترام حضرت رسول (ص) و احترام دین خدا رسید، با وجود تمامی خطرات احتمالی انبار باروت منفجر شد و آنچه که باید، بر سر و روی این کاخ‌نشینان فرو آمد.

جهانی شدن نیز همین راه غیر عاقلانه را در پیش گرفته است و می‌خواهد از خطوط قرمز بگذرد و در کنگره‌هایی که مردم را به بی‌بند و باری حیوانی فرا می‌خوانند و می‌کوشند به فسق، فجور، و بی بند و باری و انحراف جلوهٔ قانونی بدهند، «توطئه‌چینان» باز هم از خط قرمز می‌گذرند و به ساحت «امور قطعیِ فطرت» تجاوز می‌کنند و باز هم کاری می‌کنند که انبار مهمات منفجر شود! گذشته از این فشار اقتصادی و سیاسی‌ای که پا به پای جهانی شدن پیش می‌آید، دست آخر منجر به انفجار می‌شود. جهانی شدن، در هر حال چه آمریکایی محض باشد یا یهودی ناب و یا مخلوطی از این دو، در آخر بر ضد منافع و مصالح خود عمل خواهد کرد!

فصل پنجم

آیندهٔ جهانی شدن

تنها خداوند از غیب آگاه است و چنان که در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ...﴾[1]

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، ...».

با این حال سنتهای ربانی‌ای وجود دارد که در حیات بشری در حال جریان هستند و هیچ تغییر و تحول نمی‌یابند. وعد و وعیدهای الهی‌ای هم وجود دارند که آنها نیز تخلف‌ناپذیرند. واقعیت مشهود و ملموسی وجود دارد که می‌توان آن را مشاهده کرد و در پرتو آن سنتها، وعد و وعیدها احتمالات آن را نیز برآورد کرد.

همهٔ این امور می‌گویند که جهانی شدن (چنان که در پایان فصل قبل گفتیم) چه امریکایی محض باشد یا یهودی محض و یا مخلوطی از این دو برخلاف آرزوی

---

۱ - النمل (۲۷): ۶۵

پیروان و طرفداران آن عمر درازی ندارد!

این پدیده قبل از هر چیز مخالف مقدورات الهی است مبنی بر اینکه انسانها هرگز نه در کفر و نه در ایمان یکدست و متجانس نخواهند شد. این است که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ شَآءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّکَ وَ لِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْ ٱلْجِنَّةِ وَ ٱلنَّاسِ أَجْمَعِینَ﴾[1]

(ای پیغمبر که آرزومند بر ایمان آوردن قوم خود و متأسف بر روی‌گردانی ایشان از دعوت آسمانی هستی! بدان که) اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را (همچون فرشتگان در یک مسیر و بر یک برنامه قرار می‌دهد و) ملت واحدی می‌کرد (و پیرو آیین یگانه‌ای می‌نمود، و آنان در مادیات و معنویات و در انتخاب راه حق یا راه باطل اختیار و اختلافی نمی‌داشتند. آن وقت جهان به گونهٔ دیگری در می‌آمد) ولی (خدا مردمان را مختار و با اراده آفریده و) آنان همیشه (در همه چیز، حتی در گزینش دین و اصول عقاید آن) متفاوت خواهند ماند. * (مردمان بنا به اختلاف استعداد، در همه چیز حتی در دینی که خدا برای آنان فرستاده است متفاوت می‌مانند) مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد (و در پرتو لطف او بر احکام قطعی الدلالهٔ کتاب خدا متفق بوده، هرچند در فهم معنی ظنی‌الدلالهٔ آن که منوط به اجتهاد است، اختلاف داشته باشند) و خداوند برای همین (اختلاف و تحقق اراده و رحمت) ایشان

---

۱. هود (۱۱): ۱۱۸ ـ ۱۱۹.

را آفریده است، و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را از جملگی جنی‌ها و انسانهای (پیرو نفس اماره و اهریمن مکاره) پر می‌کنم.»

﴿وَ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَآ ءَاتَكُمْ ...﴾[1]

«... اگر خدا می‌خواست همهٔ شما (مردمان) را ملت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا راه و برنامهٔ ارشادی آنان در همهٔ امکنه و ازمنه یکی می‌شد) و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرایع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان منّان جدا و معلوم شود)...».

لذا هرگونه تلاشی برای یکدست کردن همهٔ مردم که از سوی قدرتهای بی‌مهار صورت می‌گیرد، از همان ابتدا منتهی به شکست می‌شوند هرچند در پاره‌ای موارد برای مدتی بنا به تقدیر الهی مدتی زنده بمانند. زیرا این تلاشها مخالف ارادهٔ ازلی خداوند هستند و این خداوند است که مقادیر را تعیین می‌کند نه بشر، هرچند که در لحظات غرور و خداپنداری خود این‌گونه توهم کنند که آنها می‌توانند. ولی قرآن می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ قَالُواْ مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُواْ بِأَيَتِنَا يَجْحَدُونَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهمْ عَذَابَ ٱلْخِزْىِ فِى ٱلْحَيَوةِ ٱلدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ ٱلْأَخِرَةِ أَخْزَىٰ وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴾[2]

۱. المائده (۵): ۴۸.
۲. فصّلت (۴۱): ۱۵ـ۱۶.

«و اما قوم عاد در زمین به ناحق بزرگی فروختند (و مغرورانه) گفتند : چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد ؟ مگر آنان نمی‌دانستند خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟! آنان (بر اثر این پندار بی اساس) پیوسته آیه‌های ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند. * سرانجام باد تند و پر صدا و سخت سردی را در روزهای شومی به سویشان وزان کردیم، تا عذاب خوار و پست کننده‌ای در زندگی همین دنیا بدیشان بچشانیم. (تازه این عذاب دنیاست) و عذاب آخرت خوار و پست کننده‌تر (از عذاب دنیوی ایشان) است، و آنان اصلاً (از سوی کسی) یاری و کمک نمی‌شوند.».

﴿... أَفَلاَ يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي ٱلاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَآ أَفَهُمُ ٱلْغَالِبُونَ﴾[1]

«... مگر آنان نمی‌بینند که (این نعمت و ملک می‌رود دست به دست، و ما از نعمت و قدرت و صحت و جاه و جلال گروهی می‌کاهیم، و بر ثروت و شوکت و عظمت و نعمت گروه دیگری می‌افزاییم ؟ بلی! این جهان و نعمتهایش پایدار نیست و) ما از زمین (اینان) می‌کاهیم (و بر زمین آنان می‌افزاییم، و قدرت و دولت را میان مردمان دست به دست می‌گردانیم.) آیا (با این حال ما غالبیم یا) ایشان غالبند؟ ...».

﴿أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي ٱلْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ ٱللَّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ﴾[2]

---

۱. الأنبياء (۲۱) : ۴۴.
۲. الرعد (۱۳) : ۴۱.

«مگر (این کافران مغرور و لجوج) نمی‌دانند که ما از اطراف زمین می‌کاهیم ؟ (از سرزمین اینان می‌کاهیم و بر سرزمین آنان می‌افزاییم، و اقوام و تمدنها و حکومتهایی را نابود می‌کنیم و اقوام و تمدنها و حکومتهای دیگری را جایگزین آنها می‌سازیم. آیا این قانون همیشگی و ساری و جاری در همهٔ سرزمینها و جامعه‌های بشری، برای بیدارشدن مردمان کافی نیست؟!). خداوند فرمان می‌راند و فرمانش هیچ گونه رادع و مانعی ندارد. (اصلاً چه کسی یا چه چیزی یارای جلوگیری از اجرای فرمان او را دارد؟!) و (از آنجا که خدا آگاه از هر چیزی و گواهان آماده و دلایل مهیاست) او سریع‌الحساب است. (و روز قیامت نیازی به طول زمان جهت رسیدگی به حساب مرمان نیست).».

همچنین به خاطر مخالفت با دسته‌ای دیگر از سنن الهی مبنی بر چرخاندن امور در دست مردم (به معنی پیروزی، شکست، قدرت و زوال) شکست می‌خورد.

﴿اِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ ٱلْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَ تِلْکَ ٱلْأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ ٱلنَّاسِ ...﴾[1]

«اگر به شما (در جنگ احد) جراحتی رسیده است. (و به جانتان گزندی و به داراییتان زیانی وارد آمده است، نگران و پریشان نشوید) به آن جمعیت نیز (در جنگ بدر) جراحتی همانند آن رسیده است، و ما این روزها (ی پیروزی و شکست)

---

۱. آل عمران (۳) : ۱۴۰.

را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم (و گاهی بهرهٔ اینان و گاهی نصیب آنان می‌نماییم)...».

از سوی دیگر در عالم واقعیت و عینیت مشهود و ملموس در بسیاری از نقاط جهان مورد مخالفت و اعتراض است، به عنوان مثال فرانسه و آلمان در اروپا از اینکه امریکا راه و چاه را برای آنها مشخص کند ابا دارند و با شدت هرچه تمامتر در مقابل تلاشهایی که می‌خواهد وجود و ماهیت آنها را محو و نابود کند و آنها را با رنگ و بویی غیر از آب و رنگ اصلی خودشان شکل دهد، مقاومت می‌کنند اعم از اینکه این شکل‌دهی، در عالم زبان باشد یا در عالم فکر، فرهنگ و یا رفتارهای روزانه؛ چه برسد به دنیای سیاست و اقتصاد.

در آسیا نیز چین و ژاپن دو قدرت توانمند هستند که بسادگی نمی‌توان آنها را محو و نابود کرد و یا حتی آنها را به تسلیم واداشت و یا چنان که جهانی شدن می‌خواهد مظاهر آنها را از بین ببرد و یا وجود و ماهیت آنها را محو و نابود کند. دیگر حرکت اسلامی جای خود دارد. این حرکت با آن که الآن از هر طرفی محاصره و محدود است، ولی باز زنده است و در برابر هرگونه تلاش و کوششی که بخواهد آن را زنده به گور کند یا مانع گسترش آن باشد مقاومت می‌کند.



حال به فرض اینکه جهانی شدن، امریکایی باشد. امریکا از درون مورد تهدید عظیم فروپاشی و افول است و این تنها ما نیستیم که این حرفها را می‌زنیم، بلکه خود روزنامه‌ها، کتابها و اندیشمندان آنها نیز بر این باورند. درست است که قدرت مادی امریکا به حدی عظیم است که سایر قدرتهای دیگر جهانی نمی‌توانند با آنها همراهی کنند و یا آن را محدود و منحصر نمایند. با این همه، دستِ آخر این

قدرتهای مادی نیستند که سرنوشت ملتها را رقم می‌زنند یا حداقل تنها عامل تعیین سرنوشت ملتها نیستند وقتی که ریخت و پاش و مصرف بیش از حد، گُندگی (چیزی که خود کلینتون در سخنرانی خود برای مردم گفت) آشفتگی جنسی، بی‌بندوباری و انحراف گسترش می‌یابد و لاابالها علناً خواستار این هستند که قانون اساسی و پارلمان رفتارهای آنها را قانونی اعلام کند، وقتی که شرابخواری، مصرف موادمخدر، جرم و جنایت علنی می‌شود، باید دانست که قدرت هر قدر هم که زیاد باشد، اولین سرآغازهای فروپاشی و انحلال نمایان شده است.

ما معتقد نیستیم که همین فردا امریکا از بین می‌رود. زیرا توانمندیهای مثبتی دارد که هنوز می‌تواند بنا به سنت الهی طول عمر آن را تضمین کند، با این حال ما معتقدیم که انتظار نمی‌رود این مسئله خیلی طول بکشد.

اما اگر جهانی شدن، یهودی باشد، ولی از رهگذر امریکا کار خود را انجام دهد که به احتمال قوی همین امر هم درست است، باید دانست که تکلیف یهود در کتاب خداوند (قرآن) مشخص است. قرآن در مورد آنها می‌فرماید:

﴿وَ قَضَيْنَآ اِلىٰ بَنِيٓ اِسْرَآءِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً * فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ أُولَٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْداً مَّفْعُولاً * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً * اِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَ اِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْأٰخِرَةِ لِيَسُوٓءُواْ وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُواْ ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوْاْ تَتْبِيراً * عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَ اِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ...﴾[1]

۱. الاسراء (۱۷) : ۴ ـ ۸.

«در کتاب (تورات) به بنی اسرائیل اعلام کردیم که دوباره در سرزمین (فلسطین و دور و بر آن) تباهی می‌ورزید و برتری جویی بزرگی می‌کنید و طغیان و عدوان را به غایت، و ظلم و جور را به نهایت می‌رسانید * هنگامی که وعدهٔ نخستین آن دو فرا رسد، بندگان پیکارجو و توانای خود را بر شما (می‌گماریم و) برانگیخته می‌داریم که (شما را سخت در هم می‌کوبند و برای به دست آوردنشان) خانه را تفتیش و جاها را جستجو می‌کنند. این وعدهٔ (غلبه و انتقام، حتمی و قطعی و) انجام پذیرفتنی است. * سپس (شما راه صلاح را در پیش می‌گیرید و از فساد دست می‌کشید و آنگاه) شما را بر آنان چیره می‌گردانیم، و با اموال و فرزندان مدد و یاریتان می‌دهیم و تعداد نفراتتان را بیشتر (از دشمن) می‌نماییم * (آنگاه بدیشان گفتیم، ای بنی اسرائیل) اگر نیکی کنید (و از خدا اطاعت نمایید) به خودتان نیکی می‌کنید. (و سود آن در دنیا و آخرت به خودتان بر می‌گردد.) و اگر بدی کنید (و از فرمان خدا سرکشی نمایید) به خودتان بدی می‌کنید. و هنگامی که وعدهٔ دوم (مجازات و عقاب فسادتان) فرا می‌رسد (دشمنانتان را نیرو بخشیده و بر شما مسلط می‌گردانیم) تا شما را بدحال (و پریشان روزگار) سازند. (و گرد غم و اندوه بر چهره‌هایتان بپاشند) و داخل مسجد (الاقصی) گردند، همان گونه که در دفعهٔ اول بدان داخل شدند (و بار دیگر به تخریب بیت‌المقدس دست یازند) و بر هر که و هر چه دست یابند بکشند و در هم کوبند * امید است پروردگارتان (بعداز بار دوم نیز اگر توبه کردید و از تباهکاریها و ستمکاریها برگشتید) به شما رحم کند (و شما را ببخشاید)، و

اگر هم (به زشتیها و پلشتیها) برگردید، ما هم (به مجازات و کیفرتان در همین جهان) بر می‌گردیم...».

و چنان که قبلاً هم گفتیم فرقی نمی‌کند که این دوبار که در آیات مذکور بیان شده، گذشته‌اند یا یکی از آنها تاریخی و دیگری چیزی است که امروزه می‌بینیم. گفتهٔ خداوند متعادل که فرموده است :

﴿... وَ اِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا ...﴾

«... اگر هم (به زشتیها و پلشتیها) برگردید، ما هم (به مجازات و کیفرتان در همین جهان) بر می‌گردیم ...».

به همهٔ مطالبی که در اینجا مدنظر ماست خاتمه می‌دهد.

این آیات اعلام می‌دارند که هرگاه یهودیان در روی زمین قدرت پیدا کنند، و به فساد و تباهی بپردازند ـ اعم از یک بار یا چندین بار ـ عذاب الهی نازل می‌شود و آنان را از قدرت ساقط می‌کند و وعید او بر آنها جاری می‌شود.

در یک آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ اِلَی یَوْمِ اَلْقِیَامَةِ مَنْ یَسُومُهُمْ سُوٓءَ اَلْعَذَابِ﴾[1]

«و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آنگاه که پروردگار تو (توسط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنهٔ روز قیامت کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند ...».

---

۱. الاعراف (۷) : ۱۶۷.

آنها اکنون در اوج قدرت هستند و هرگز در تاریخ خودشان رخ نداده که مانند امروزه در قدرت و تسلط باشند و این خداوند است که همه چیز را بنا به حکمتی مقدور می‌کند؛ خواه ما این حکمت را درک کنیم و یا نکنیم. و بدون شک خداوند در این که به یهود فرصت می‌دهد و آنها را در زمین قدرتمند می‌کند، حکمتی دارد. خود او در قرآن می‌فرماید:

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓاْ إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَ حَبْلٍ مِّنَ ٱلنَّاسِ ...﴾[1]

«آنان هر کجا یافته شوند، (مهر) خواری بر ایشان خورده است ؛ مگر (اینکه از روش ناپسند خود دست بردارند و در اعمال خویش تجدیدنظر کنند و) با پیمان خدا (یعنی رعایت قوانین شریعت) و پیمان مردم (یعنی رعایت مقررات همزیستی مسالمت‌آمیز، خویشتن را از اذیت آزار در امان دارند و از مساوات حقوقی و قضایی برخوردار گردند)...».

از این رو قدرت آنها قبل از هر چیز بنا به حکمت، تقدیر و امداد الهی است و در مرحلهٔ بعد وابسته به مردمی است که به آنها در عملی شدن طرح و برنامه‌هایشان یاری می‌رسانند.

ما حکمت الهیِ نهفته در این امر را در نمی‌یابیم. زیرا در کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) نیامده است و شاید خداوند از این طریق می‌خواهد بشریت راکه به کفر بی سابقه‌ای رو آورده و در بسیاری موارد به رد و انکار وجود خدا پرداخته و از هدایت او روگردان شده مورد عقاب قرار دهد و یا شاید امت اسلامی به خاطر کم‌کاری و کوتاهی در ادای رسالت خود را عذاب می‌دهد. خداوند همه را با

۱. آل عمران (۳) : ۱۱۲.

سیطره دادن به یهود مورد عذاب قرار می‌دهد. تا صدق و حقانیت این آیه به اثبات برسد که:

﴿قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾[1]

«بگو: خدا می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد (و شما را دچار بلاهای آسمانی و بمبارانهای هوایی یا بلاهای زمینی همچون زلزله‌ها و آتشفشانها و انفجارهای مینها و دیگر مواد منفجرهٔ جنگها سازد) و یا اینکه کار را بر شما به هم آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر برشما مشتبه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان برپا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد ...».

حکمت خداوند هرچه باشد، آنچه در اینجا مدنظر ماست این است که این برتری و فسادکاری عمر معین و محدودی دارد که خداوند آن را مقدر می‌نماید. هرچه باشد عمر درازی ندارد. زیرا یک استثناست و اصلاً قاعده به شمار نمی‌آید. هرچند قاعده و استثنا هر دو جزو تقدیر الهی هستند.

البته معنی همهٔ اینها این نیست که جهانی شدن امری ساده و بی خطر است و شایستهٔ توجه و حرکت نیست. بلکه یک توفان درهم شکنندهٔ سرگردان است و هر توفانی پس از چندی آرام می‌گیرد، با این حال گاهی چیزهایی را ویران و خراب می‌کند که دهها سال باید به تعمیر و بازسازی آنها پرداخت. آنچه ما به امت اسلامی می‌گوییم این است که تا جایی که می‌توانند در برابر این توفان پناه

---

۱. الانعام (۶): ۶۵.

بگیرند. اولاً، با تمسک به دین، اخلاق و اصول خود و در ثانی، با تلاش خستگی‌ناپذیر در راه کسب علم، تکنولوژی و افزایش تولید. شاید از این طریق بتوانید از آثار ویرانیهایی که این توفان بر جا می‌گذارد بکاهید و در پایان همان فرمایش حضرت موسی (ع) را به قوم خودش تکرار می‌کنیم که فرمود:

﴿... ٱسْتَعِينُوا۟ بِٱللَّهِ وَٱصْبِرُوٓا۟ إِنَّ ٱلْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1]

«... از خدا یاری بجویید و شکیبایی کنید (و بدانید که فرعون بندهٔ ناتوانی بیش نیست و فرمانروای مطلق خداست.) بیگمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد، و سرانجام (نیک و پسندیده درگیر و دار جهان) از آن پرهیزگاران است (آن کسانی که مراعات سنن و اسباب می‌دارند. از قبیل اتحاد و انفاق و اعتصام به حق و اقامت عدل و صبر در برابر شدائد)...».

زاهد ویسی

تهران ۸۱/۹/۲

۱. الأعراف (۷) : ۱۲۸.